

صلح دو برادر

برادر سوم نیز از مرکب اقتدار پایین آمد

با نوشته های از:
خالق ابراهیمی
علی عالمی کرمانی
عبدالحمید حمیدی
غزنی لایق
صغری عطایی
محمد احمدی

یادنامه پادرفتنگان

سال چهارم • شماره ۱۶۱
شنبه • ۲۴ حوت ۱۳۹۸ • ۱۴ مارچ ۲۰۲۰
قیمت: ۲۰ افغانی

جاده پریش

هفت نامه

- ❁ کرزی در انتظار «برادران ناراضی»
- ❁ رییس جمهور بدون مشوره با پارلمان فرمان آزادی زندانیان طالب را صادر کرد
- ❁ گفت و گو با رقیه نایل، نماینده‌ی مردم غور در مجلس نمایندگان
- ❁ سرنوشت تلخ توافق ژنو و آینده‌ی مبهم موافقت‌نامه‌ی دوحه
- ❁ قانون اساسی نباید دودستی به طالبان باج داده شود، گفت و گو با علی امیری، استاد دانشگاه در مورد امضای موافقت‌نامه بین طالبان و امریکا
- ❁ خلیل زاد در جست و جوی احیای اسلام سیاسی
- ❁ «خلیل زاد در لویه جرگه تصویب قانون اساسی جدا از ارزش‌های اسلامی دفاع می کرد»
- ❁ بازگشت جنگجویان «غیرقانونی»
- ❁ گفت و گو با دهقان زهما، نویسنده و پژوهشگر
- ❁ چهره‌ی محبوس‌ی زیر برقع
- ❁ هدف از امضای موافقت‌نامه‌ی امریکا با طالبان چیست؟
- ❁ صلح دو برادر؛ برادر سوم نیز از مرکب اقتدار پایین آمد
- ❁ همه چیز برای طالبان
- ❁ مصداق‌های نسل‌زدایی طالبان در افغانستان





کج محمد احمدی

همه چیز برای طالبان

امضای موافقت نامه صلح بین طالبان و آمریکا نشان داد که بخواهیم یا نخواهیم طالبان یک بار دیگر وارد ساختار سیاسی و اجتماعی افغانستان می‌شود. فاجعه برگشت طالبان بر می‌گردد به سیاست‌های ناکام که دولتمردان و سیاستمداران افغانستان طی نزدیک به بیست سال گذشته به نمایش گذاشتند.

در طی ۱۸ سال گذشته فساد و فقر بیداد می‌کرد، شکاف‌های قومی بیش‌تر شد، تبعیض قومی در حکومت وحدت ملی به جای رسید که جنبش‌های اجتماعی سرکوب شد، کانکور سهمیه بندی شد، تلفات نیروهای ملکی و نظامی وحشتناک بود، عزل و نصب‌ها قومی بود، انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری مدیریت شد، مردم در هیچ یک از انتخابات اشتراک نکرد، تقلب گسترده بود، توطیه‌ها و تنش‌های سیاسی باعث شد که بی ثباتی سیاسی به وجود آید. چنین وضعیتی سبب شد که حکومت حمایت و مشروعیت مردمی را از دست دهد، دست دخالت همسایه‌ها و خصوصا پاکستان و ایران در امور افغانستان درازتر کند و حمایت بین المللی نسبت به گذشته از افغانستان کم‌رنگ گردد. این خود به خود زمینه مشروعیت سیاسی و نظامی طالبان را در جنگ افغانستان تقویت کرد.

ایالات متحده برای جلوگیری از فروپاشی دولت کابل و پایان دادن به جنگ چهل ساله در افغانستان تصمیم گرفت که «موافقت نامه آوردن صلح در افغانستان» را با طالبان در دوحه امضا کند. متن موافقت نامه نشان می‌دهد که آمریکا در عمل، «امارت اسلامی افغانستان» را پذیرفته است، اما در کاغد به نام طالبان می‌شناسد. خروج نیروهای خارجی و آزادی پنج‌هزار زندانی طالبان از زندان‌های افغانستان مواد مندرج در موافقت نامه صلح آمریکا و طالبان استند که به صورت مستقیم به حکومت افغانستان مربوط می‌شود، اما آمریکا آن را به عهده گرفت که زندانی‌های طالبان را آزاد می‌کند و موانع را نیز از سر راه برمی‌دارد. در بخشی موافقت نامه آمده: «ایالات متحده متعهد است که با تمام طرف‌های ذریبط فورا کار در مورد آزادسازی هرچه زودتر اسیران جنگی و سیاسی را به‌عنوان یک اقدام اعتمادسازی شروع کند. تا ۵ هزار زندانی امارت اسلامی طالبان -که توسط ایالات متحده به‌عنوان یک دولت به رسمیت شناخته نمی‌شود و به‌عنوان طالبان شناخته می‌شود- و تا ۱ هزار زندانی طرف دیگر تا ۱۰ مارچ ۲۰۲۰، روز اول مذاکرات بین‌الافغانی که مطابق است به ۱۵ رجب ۱۴۴۱ هجری قمری و ۲۰ حوت ۱۳۹۸ هجری خورشیدی آزاد خواهند شد.»

اما اینکه این پنج‌هزار زندانی چه می‌کنند؟ در کنار هفتاد هزار جنگجویان دیگر شان می‌پیوندند؟ گاوداری و دهقانی می‌کنند؟ یا در نیروهای امنیتی جذب می‌شوند. این نگرانی مردم افغانستان است. محمد اشرف غنی با آزادی پنج‌هزار زندانی مخالفت کرد و آن را از صلاحیت حکومت افغاستان دانست.

غنی، جمهوریت، طالبان و آمریکا

بیش از دو سال می‌شود که اشرف غنی در برابر طالبان و امارت اسلامی ایستادگی و از جمهوریت دفاع می‌کند. اما علیه صلح موضع نگرفته و ایستاد نشده است. او از صلح با عزت صحبت می‌کرد. صلح که در آن ساختار دولت، آزادی و مردم‌سالاری کنونی حفظ شود و محدود نگردد. دولت شامل اردوی ملی، پولیس، امنیت ملی و بنیادهای دموکراتیک می‌شود باید حفظ گردند. تعلیم و کار و حقوق زنان محدود ساخته نشود. آزادی بیان حفظ شود. حقوق اقلیت‌های قومی و مذهبی مصون و به چشم یک انسان برابر به آن‌ها نگاه شود و بیرق ملی و نمادهای ملی باید حفظ گردند.

از جانب دیگر طالبان پیش از امضای موافقت نامه با آمریکا تاکید می‌کرد که اردوی کنونی حکومت افغانستان منحل شود؛ زیرا مزدور و بی‌گانگان است. امارت اسلامی روی کار آید، شریعت نافذ و اجرا گردد و امر به معروف و نهی از منکر شکل گیرد تا از فحشا و منکرات جلوگیری شود. در نهایت طالبان فاتحانه و مقتدرانه وارد کابل گردد.

محمد اشرف غنی با تهدید چنین خطرانی لویه جرگه صلح را دعوت کرد تا «نقشه راه» را برای گفتگوهای صلح با طالبان تعیین کند، تا جمهوریت دفاع کند. از سالگی استقلال افغانستان با شکوه و پرهیزنه تجلیل کرد و از فصل نا تمام امان الله خان صحبت کرد. او انتخابات ریاست جمهوری را برگزار کرد که نزدیک به دو میلیون نفر در آن اشتراک کرد. چنین اقداماتی از جمله واکنش‌های جدی و مهم اشرف غنی در برابر طالبان بود تا جمهوریت حفظ بماند.

انتخابات، تقلب و دو تحلیف

انتخابات ریاست جمهوریافغانستان با مخالفت‌ها و دشورای‌های زیادی به تاریخ ششم ۱۳۹۸۷ میزان برگزار شد. روند شمارش و تفتیش آرا قریب پنج ماه طول کشید، اما سرانجام کمیسوین‌های انتخاباتی محمد اشرف غنی را برنده‌ی انتخابات اعلام کرد که ۵۰.۶۴ درصد آراء کسب کرده استو او تیم انتخاباتی«دولت ساز» را با معاونیت استاد دانش و امرالله صالح تشکیل داده بود و رهبری می‌کرد. عبدالله که در راس تیم «ثبات و همگرایی» قرار داشت با کسب ۳۹ درصد آراء نتیجه انتخابات را نه پذیرفت. آن را پر از تقلب خواند.

اعلام نتایج انتخابات با خاموشی کشورهای منطقه و جهان همراه شد. تنها هند، کویت و سریلانکا پیروزی اشرف غنی را در انتخابات تبریک گفت. اتحادیه اروپا تنها پایان روند انتخابات را به اشرف غنی تبریک گفت، اما آمریکا سکوت کرد. خلیل زاد کابل آمد و با استفاده از فرصت تلاش کرد تا مراسم تحلیف محمد اشرف غنی که قرار بود به تاریخ ۹ حوت برگزار گردد به تعویق انداخت، به قطر رفت و «موافقت نامه آوردن صلح در افغانستان» را با طالبان امضا کرد. جدال‌های انتخاباتی و برگذاری دو مراسم تحلیف، خاموشی طالبان را در بدل اشتراک در مورد نتیجه‌انتخابات باعث شد که غنی آزادی پنج‌هزار زندانی طالبان را در بدل اشتراک مقامات امریکایی در مراسم تحلیف بی‌پذیرد که قبلا مخالفت کرد و خط سرخ حکومت افغانستان می‌دانست، اما برگذاری مراسم و شرکت مقامات امریکا این خط سرخ را شکستاند.

مراسم تحلیف غنی در ریاست جمهوری پس از تعویق چند ساعته و با حضور شماری از مقامات از جمله اسکات میلر، فرمانده‌ی ارشد نیروهای امریکایی و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و زلمی خلیل‌زاد، فرستاده ویژه آمریکا در امور افغانستان برگزار شد. اشرف غنی در این مراسم گفت: «امروز حکومت انتخابی برآمده از قانون، حکومت تمام مردم افغانستان خواهد بود و دولت جدیدا فغانستان تنها در انحصار تیم دولت ساز نبوده بلکه همه مردم و احزاب در آن نقش خواهند داشت. ما باید تمام توان خود را به کار بگیریم که مردم افغانستان از صلح لذت ببرند.» محمد اشرف غنی در ادامه سخنانش افزود: «هیئت مذاکره کننده تا فردا نهایی می‌شود. این تیم مذاکره کننده پس از مشورت‌های گسترده نهایی شده و نمایندگان اقرار مختلف مردم در آن در نظر گرفته شده‌اند. به زودی دستوری در مورد آزادی زندانیان طالبان از زندان صادر خواهد شد.» اما عبدالله همزمان در کاخ سپدار، مراسم تحلیف برگزار کرده گفت: «اگر در انتخابات ۲۰۱۴ تن به صلحت نمی‌دادیم کشور به بحران می‌رفت. اما امسال فرق می‌کند. اگر تن به نتیجه تقلب می‌دادیم، فاتحه دموکراسی خوانده می‌شد. حضور در نقطه عطف تاریخ افغانستان قرار داریم، در زمان انتخابات به مردم تعهد داده بودیم که حکومت برآمده از تقلب را نمی‌پذیریم و به این تعهد خود پایبند هستیم. منشور تیم ثبات و همگرایی دارای ۳۱ بخش است که مطابق آن امروز کار دولت فراگیر آغاز می‌شود.»

حضور در رییس جمهور در یک کشور باعث شده است که همه چیز به نفع طالبان رقم بخورد. اکنون بیش از هزمان دیگری احساس می‌شود که حکومت آینده را طالبان تشکیل دهد و یک بار دیگر امارت سیاه طالبانی در کشور حاکم گردد. اما باز هم زمینه برای بقا جمهوریت و حفظ ارزش‌های جدید وجود دارد و دو طرف مدعی پیروز انتخابات باید کنار بیایند و در برابر طالبان ایستادگی کنند، از موضع واحد سخن بزنند و قانون اساسی قربانی و معامله نگردد.

صلح دو برادر

جاده برایش

● سال چهارم ● شماره ۱۶۱ ● شنبه
● ۲۴ حوت ۱۳۹۸ ● ۱۴ مارچ ۲۰۲۰
● قیمت:۲۰ افغانی

۲

هدف از امضای موافقت‌نامه‌ی امریکا با طالبان چیست؟



کج عبدالحکیم حمیدی

ایالات متحده امریکا بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوری و پایان جنگ سرد، قدرت اکتسابی بلامنازعه‌ای را در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در جهان کمایی کرد، دنیای دو قطبی دوران جنگ سرد، جای خود را به یک ابرقدرت داد تا روابط سیاسی کشورهای شرق و غرب را کنترل و تحت نظارت و بررسی خود قرار دهد. این قدرت اکتسابی ایالات متحده امریکا، اخیرا از سوی برخی قدرت‌های اقتصادی نو ظهور یا بریکس (هند، چین، روسیه، برازیل و آفریقای جنوبی) به شدت تهدید شده است. در حوزه‌ی سیاسی نیز روسیه و چین در حال پایان دادن به دنیای تک‌قطبی قدرت هستند. در یک سوی معادله، کشورهای نوظهور خصوصا چین و روسیه و تاحدی هم ایران قرار دارند که در تلاش هستند تا قدرت فعلی خود را گسترش دهند و یا هم در جست‌وجوی قدرت جدید هستند، اما در طرف دیگر ایالات متحده امریکا و هم پیمانان غربی وی (ناتو) نیز تلاش می‌کنند تا در برابر قدرت‌جویی آنان، ممانت و مقاومت کنند. زیرا به باور هابز «ارزش و ارج هر کسی، مانند سایر چیزهای دیگر، همان قیمت اوست؛ یعنی به همان اندازه همان بهایی است که برای استفاده از قدرتش داده می‌شود.»

با این فرضیه می‌توان گفت که ایالات متحده امریکا، ارزش و ارج خود را در خطر می‌بیند، بنابراین برای حفظ این ارزش و ارج و صیانت از قدرت خود، دستگاه سیاست خارجی خود را به شدت فعال کرده است. احتمالا در ادامه‌ی همین استراتژی حرکت به جلو در تاریخ ۲۹ فبروری سال ۲۰۲۰ ایالات متحده امریکا توافق نامه‌ای را برای آوردن به اصطلاح صلح با گروه طالبان در قطر امضا کرده است. با در نظرداشت پیشروی قابل توجه نیروهای طالب در کنترل و اعمال نفوذ در بخش‌های وسیعی ازخاک افغانستان، می‌توان گفت که اکنون آنان به بازیگران قوی‌تری در منطقه تبدیل شده‌اند. به طور مثال در گزارش نیویورک تایمز در سال ۲۰۱۸ با امار مناطق تحت کنترل دولت و گروه طالبان چنین اشاره شده است: گزارش همچنین به نقل از سربازرس ویژه‌ی ایالات متحده در افغانستان (سیگار) می‌افزاید که دولت افغانستان از ۴۰۷ ولسوالی/ شهرستان بر ۲۲۹ ولسوالی کنترل دارد و طالبان نیز بر ۵۹ ولسوالی حاکمیت و کنترل دارند. باقی ۱۱۹ ولسوالی/ شهرستان نیز بین دولت و گروه طالبان دست به دست می‌شوند. (نیویورک تایمز، جولای ۲۰۱۸)

به نظر می‌رسد که طالبان و جایگاه آنان در بازی‌های جاری اگر بیشتر از دولت افغانستان نباشد، کمتر هم نیست. متن موافقت نامه نشان می‌دهد که چنین موافقت‌هایی تنها میان دولت‌ها امضاء می‌شود. در سویی دیگر، بعد از حدود ۱۸ سال جنگ نفس‌گیر و خسته‌کننده با مصارف هنگفت انسانی و مالی، نه تنها گروه طالبان از بین نرفت بلکه با قدرت بیشتری به حملات گسترده‌تر اقدام می‌کنند که در آخرین مورد شهر غزنی را به مدت چندین روز به تصرف خود درآوردند.

نتیجه‌ی اینکه، امریکایی‌ها در صلح با طالبان اگر انجام شود به دنبال همان بازی‌ای هستند که با مجاهدین در زمان اشغال افغانستان توسط نیروهای ارتش سرخ شوری، انجام دادند. هیلاری کینلتون در سخنرانی خود به این واقعیت مهم اذعان می‌کنند که بسیاری از گروه‌هایی را که ما در افغانستان با آن‌ها امروز می‌جنگیم، در واقع کسانی هستند که خودمان آنان را تحویل و تجهیز کردیم تا در برابر نفوذ کمونیسم و اتحاد جماهیر شوری ایستاد شوند.

به نظر می‌رسد که هدف از امضاء «موافقت نامه آوردن صلح در افغانستان» میان ایالات متحده امریکا و گروه طالبان به بهانه ختم جنگ در افغانستان، بیشتر از روی ناگزیری است و برای سیاستمداران امریکایی و اتاق فکر دنالد ترامپ رییس جمهور امریکا، روی سه هدف عمده انجام می‌گیرد:

۱- کنترل و حفاظت و صیانت از گروهی متخاصم، جنگجو، خطرناک و تروریستی متشکل از افراطیون مذهبی پشتون و دورنگهداشتن آنان از افتادن در دام کشورهایی چون روسیه و ایران؛
۲- استفاده از آنان به منظور برقراری توازن قدرت، حفظ و پاسداری از قدرت‌های فعلی و در صورت نیاز به عنوان نیروهای جنگجو برای جستجوی قدرت‌های جدید؛

۳- حمایت و پشتیبانی از دولت کابل جهت بقای سیاسی به منظور جلوگیری از فروپاشی این دولت که فعلا عملا دو حکومت موازی شکل گرفته و زمینه فروپاشی فراهم شده؛

آنچه مهم است اینکه به نظر می‌رسد در میان این اهداف، حقوق بشر و ارزش‌های جهانی حقوق بشر دیگر در اجندای اصلی ایالات متحده امریکا نه به صورت اعلامی و نه هم اعمالی جایی ندارد. از شواهد و قراین اینگونه بر می‌آید که امریکا فقط درصدد حفظ قدرت موجود است؛ چه با طالبان و چه با دولت کابل و چه با گروه‌های موازی و زورمندان محلی؛ تلاشی نفس‌گیر برای زنده ماندن در بازی‌ای که هر لحظه از سوی قدرت‌های دیگر تهدید می‌گردد.

ظاهرا برای پالیسی سازان و اعضای اتاق فکر ایالات متحده امریکا فرقی ندارد که از چه گروهی و با چه ایدئولوژی‌ای در افغانستان حمایت کنند. حتی در این جنگ برای بقای قدرت، مهم نیست که کنترل ولایات پشتون نشین به گروه طالبان داده شود تا با اندیشه و نگرش سیاسی اسلامی خودشان اداره و بر مردم حکومت نموده و شریعت اسلامی مد نظرشان را تطبیق نمایند.

در سویی دیگر نیز به نظر می‌رسد که ۱۷ سال فرصت طلایی برای دیگر اقوام افغانستان برای انسجام و کدر سازی و حضور قدرتمند در عرصه سیاسی، در حال از دست رفتن است؛ زمانی که تکنوکرات‌های پشتون مانند زلمی خلیزاد، اشرف غنی احمدزی، حامد کرزی، انورالحق احدی، حنیف اتمر، زاخیلوال و … مصروف لابی‌گری با دنیای غرب بودند تا معادله چند وجهی پاکستان، افغانستان، عربستان و امریکا را به یک معادله دو وجهی و مستقیم امریکا- افغانستان (پشتون) تبدیل کنند – ظاهرا در حال موفق شدن هستند- سران اقوام هزاره و تاجیک و ازبک به شدت درگیر جنگ‌ها و تازعات داخلی خود بودند و با سیاست‌های احساسی و زودگذر گاهی به دامان ایران سقوط کردند و گاهی هم به روسیه و چین و هند وحتى به برخی از کشورهای کوچک آسیای میانه نیز چشم امید دوخته بودند.

احتمالا تکنوکرات‌های پشتون، دولت مردان امریکا را متقاعد کرده‌اند که راهی جز همکاری و کار مستقیم با پشتون‌ها را ندارند؛ چه در حوزه دیپلماسی و چه در حوزه سیاسی و جنگ‌های ملیشه‌ای. این کوشش و تلاش حتی در دستور کار حامد کرزی نیز قرار داشته است. به طور مثال حامد کرزی به نقل از کتاب خاطرات رابرت گیتس، وزیردفاع سابق امریکا، طالبان را به سمت شمال جابجا کرد. وی در ادامه می‌نویسد: «رییس پیشین پنتاگون همچنان در این کتاب نوشته که آقای کرزی در یک نشست محرمانه در ارگ کابل از من خواست تا در از بین بردن سران جبهه شمال و تضعیف آن‌ها با او همکاری نمایم. در این کتاب آمده است، کرزی به من گفت: بزرگترین تهدید در برابر حکومت من جبهه شمال است نه طالبان. بر اساس نوشته گیتس، کرزی افزود که حد اقل دست مرا در تقویه طالبان باز بگذارید تا بتوانم از آن طریق تفنگ سالاران را از بین ببرم.» (ماندگار، ۱۳۹۴)

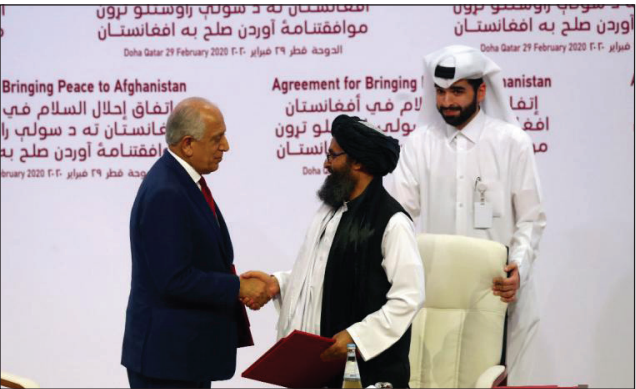
یعنی اینکه دولت افغانستان بعد از پروسه بُن ۲۰۰۱، در یک بازی دوگانه با مردم افغانستان و جامعه جهانی تلاش کرد تا با شامل کردن طالبان در قدرت، سایر اقوام را سرکوب نماید و خود به عنوان یگانه متحد استراتژیک با دولت امریکا، جایگاه پاکستان را که اکنون دارای ارتش قدرتمند و نیروی هسته‌ای است، اشغال کند و بعد نیز در صدد تعقیب اجندای احیای پشتونستان کبیر باشد.

صلح امریکا با گلبدین حکمتیار، بازگشت زلمی خلیلزاد به صحنه سیاسی افغانستان به عنوان نماینده ویژه واشینگتن در امور افغانستان برای پیش برد گفتگوهای صلح با طالبان، امضاء موافقت نامه با طالبان و چشم پوشی از جنایات این گروه‌های تروریستی، حمایت از دولت پشتون محور وحدت ملی در کابل، به حاشیه راندن رهبران جهادی و بی اعتنایی در برابر حملات گسترده گروه‌های تروریستی در افغانستان، همه و همه بیانگر چرخش سیاست خارجی امریکا به نفع پشتون‌ها در افغانستان هستند که به هیچ عنوان برای آینده سیاسی این سرزمین خوشایند نخواهد بود. به نظر می‌رسد اگر افغانستان روزهای سخت دیگری نیز پیش رو دارد.

ذکر این نکته لازم و ضروری است که در روابط بین الملل نمی‌توان بر قطعیت یک مساله حکم کرد. آنچه که زمینه گمانه زنی، تحلیل و ارزیابی

را مساعد می‌سازد جمع آوری شواهد و قراین و نشانه‌های موجود است. بر این اساس لازم می‌دانم در پایان اضافه کنم که آنچه به رشته نگارش درآمده، از بررسی و نظارت بر عملکرد دولت‌های قدرتمند حاصل شده است و بدون شک وحی منزل نیست.

همانگونه که در اواخر دولت بیل کلینتون، بر اساس روایت «استیو کول» در کتاب «جنگ اشباح» وزیر خارجه وقت امریکا یعنی مادلین آلبرایت در پی لابی‌های شرکت نفتی یونیکال تقریبا قانع شده بود که رسمیت بخشیدن به امارت اسلامی طالبان در افغانستان را شامل اجندای کاخ سفید کند ولی با حمله و انفجار برج‌های دوقلوی تجارت جهانی در امریکا، همه رشته‌ها پنبه شد، ممکن است که حوادثی مهم در عرصه بین المللی رونما گردد و این اهداف و نقشه راه غربی‌ها در افغانستان بار دیگر تغییر کند.



صلح دو برادر

جاده برایش

● سال چهارم ● شماره ۱۶۱ ● شنبه
● ۲۴ حوت ۱۳۹۸ ● ۱۴ مارچ ۲۰۲۰
● قیمت: ۲۰ افغانی



بازگشت جنگجویان «غیرقانونی»

گفت‌وگو با دهقان زهما، نویسنده و پژوهشگر

اشاره: به تاریخ ۱۰ حوت ۱۳۹۸ «موافقت‌نامه‌ی آوردن صلح در افغانستان» بین گروه طالبان و ایالات متحده امریکا در دوحه امضا شد. امضای این موافقت‌نامه باعث نگرانی مردم افغانستان شده است که مبادا باردیگر امارت ظلمت طالبانی برگردی مردم افغانستان سوار شود. در ضمن طالبان با چه فکر و برنامه وارد افغانستان خواهد شد؟ آنان تغییر کرده است یاخیر؟ با ارزش‌های جدید، حقوق زنان، آزادی بیان و جمهوریت نظام چه خواهد کرد؟ صدها پرسش دیگر که در ارتباط با آمدن احتمالی طالبان می‌تواند مطرح گردد. به همین مناسبت هفته نامه «جاده‌ی ابریشم» گفت‌وگویی را با دهقان زهما، نویسنده و پژوهشگر افغانستان مقیم آلمان انجام داده است که متن گفت‌وگو را در زیر بخوانید:

سوال نخست: صلح یک مساله پیچیده است. تحقق آن به‌زودی ممکن نبود و نیست. اما چه عوامل داخلی و خارجی باعث شد که (موافقت‌نامه‌ی آوردن صلح در افغانستان) بین طالبان و امریکا امضا شود؟ پرسش شما متشکل از دو بخش است. اگر در بخش نخست مراد شما از صلح مقوله‌ی کلی صلح است، باید بگویم که پاسخ به آن چندان پیچیده نیست. پس از کلاوزوس می‌دانیم که جنگ ادامه‌ی سیاست با ابزار دیگر است. هرچند که ما در سیاست همواره با اراده و تحمیل اراده سروکار داریم، ولی در جنگ است که تعمیل اراده به صورت عریان پدیدار می‌شود. اراده‌ای که در جنگ آشکار می‌شود، اراده‌ی فردی نیست. محتوای این اراده، سیاسی است. به سخن دیگر عقب این اراده منافع سیاسی و اقتصادی پنهان شده‌اند.

بخاطر این که بتوانم به بخش دوم پرسش شما پاسخ گویم، باید نقطه‌ی عزیمت مان این پرسش باشد که چه منافی عقب اعلام «جنگ علیه‌ی تروریسم» از سوی ایالات متحده و متحدین او بعد از یازده‌ی سپتامبر پنهان شده بود که امروزه به صلح با «جنگجویان غیر قانونی» دیروز انجامید. بدون شک ایالات متحده و کشورهای اروپایی در «جنگ علیه‌ی تروریسم» منافع ژئواستراتژیک شان را دنبال می‌کردند. برژینسکی در آن زمان آشکارا گفت که ایالات متحده در آسیای مرکزی از منافع ویژه‌اش دفاع می‌کند. همچنین جلوگیری از منافع سیاسی و اقتصادی چین و روسیه در منطقه یکی از برنامه‌های مهم «جنگ علیه‌ی تروریسم» بود.

با این همه، می‌توان گفت که آنچه ایالات متحده را به جنگ «علیه‌ی تروریسم» و امارت اسلامی طالبان واداشت، عبارت از این بود که برای نخستین بار پس از جنگ دوم جهانی، امریکا مورد حمله قرار گرفت و قدرت سیاسی او را خدشه زد. گروه تروریستی القاعده با حمله به مراکز بازرگانی در نیویورک، که نمادی از قدرت بودند، نشان داد که امریکا خدشه‌پذیر است. ایالات متحده باید به این حمله‌ی تروریستی پاسخ می‌داد. به سخن دیگر، امریکا به عنوان یک قدرت سیاسی و اقتصادی که خود را پاسبان نظم حاکم بر جهان می‌داند، باید در برابر آن حمله واکنش نشان می‌داد.

از دیدگاه من عامل آخرین که در بالا به آن اشاره کردم، در «جنگ علیه‌ی تروریسم» بنیادین بود. پس از اشغال افغانستان و سقوط امارت اسلامی طالبان ایالات متحده و کشورهای اروپایی دولتی را در افغانستان پایه‌گذاری کردند که واقعیت‌های قومی- نژادی شده را در افغانستان بر می‌تابید و جناح‌هایی که در ساختار دولتی شریک بودند، به خاطر دست‌یابی به قدرت سیاسی به استحکام واقعیت‌های قومی- نژادی کمر بستند. یک چنین دولتی زمینه را برای نیرومند شدن طالبان آماده ساخت. منافع سیاسی کشورهای همسایه و مداخلات آن‌ها در امور سیاسی افغانستان نیز آشکار است.

با نیرومند شدن دوباره‌ی طالبان ایالات متحده و متحدین او در افغانستان در گیر یک جنگ فرساینده شدند. با گذشت زمان ایالات متحده «سیاست چمچین و شکر» را در برابر طالبان انتخاب کرد. دقیق تر بگویم: هم جنگ و هم مذاکره تا طالبان را خنثی کند.

امروز که طالبان حاضر هستند به ایالات متحده تضمین دهند که از خاک افغانستان هیچ‌گونه فعالیت سیاسی صورت نخواهد گرفت که به منافع سیاسی و اقتصادی امریکا صدمه زند، هیچ مانعی وجود ندارد که آنها مبدل به «دوست» شوند. سرنوشت زنان و مردم ستم دیده‌ی افغانستان برای آنها کاملاً بی تفاوت است. این جا است که می‌بینیم که حقوق بشر و حقوق زنان برای امپریالیسم در حوزه‌ی سیاست خارجی ابزاری بیش نیست.

متن موافقت نامه طالبان و امریکا را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ کدام یکی از طرف‌ها (طالبان، امریکا و حکومت افغانستان) از آن سود می‌برد؟ همان طوری که در بالا گفتم، هدف اصلی ایالات متحده خنثی کردن طالبان بوده است. امریکا نیازمند یک تضمین قطعی بود تا افغانستان بار دیگر به لانه‌ای برای فعالیت‌های تروریستی مبدل نگردد. این مهم‌ترین نکته در توافق نامه می‌باشد. ایالات متحده و همه‌ی کشورهای امپریالیستی در برابر شکل دولت در کشورهای «پیرامونی» بی تفاوت اند. برای آنها مهم این است که تا چه حد این کشورها نظم حاکم سرمایه دارانه بر جهان را می‌پذیرند. توهم محض است اگر گمان بریم که کشورهای غربی مدافع حقوق بشر و یا حقوق زنان در کشورهای «پیرامونی» می‌باشند.

بیاد آورید: در شیلی رژیم آئنده را سقوط دادند که قصد مبارزه علیه فقر و نگون بختی‌های اجتماعی را داشت و چین را انتقاد می‌کنند که حقوق بشر را مراعات نمی‌کند. نمی‌خواهم بگویم که در چین حقوق بشر مراعات می‌شود. مراد من اشاره به یک اخلاق دوگانه است؛ مراد من نشان دادن این موضوع است که کشورهای امپریالیستی اهداف سیاسی و اقتصادی دارند و در این راستا در برابر شکل دولت در کشورهای «پیرامونی» کاملاً بی تفاوت اند. رویکرد سیاست خارجی آنها در زمینه حقوق بشر و حقوق زنان کاملاً ابزاری است. به همین دلیل نباید تعجب کرد که ایالات متحده بر جمهوری در افغانستان خط بطلان کشد.

طالبان تاکید دارند که بایستی در افغانستان امارت اسلامی برقرار گردد. متن موافقت نامه نیز نشان می‌دهد که امریکا از جمهوری اسلامی می‌گذرد و به حکومت اسلامی توافق کرده است. این امارت و حکومت اسلامی در صورت که عملی گردد افغانستان را به کدام سمت خواهد برد؟ جمهوری در عصر جدید ریشه در انقلاب کبیر فرانسه دارد. خاستگاه اجتماعی بنیان گذاری جمهوری در فرانسه بورژوازی بوده است. جمهوری یعنی قانون اساسی سکولار که شهروندان را به آن پایبند می‌کند. جمهوری اسلامی، همان طوری که از نامش پیدا ست، یک تضاد درونی را در خود می‌پرورد.

با این همه، نباید فراموش کرد که در هژده سال گذشته در افغانستان آزادی‌های فرمال، دست کم در شهرها، حاکم بوده‌اند. می‌توان حدس زد که با انطباق طالبان در قدرت دولتی آزادی‌های صوری و حقوق زنان از میان برداشته خواهد شد. بی‌گمان، فضای سیاسی برای دگر اندیشان بیشتر از پیش تنگ خواهد شد.

با آمدن مجدد طالبان تا چه حد جنگ داخلی در افغانستان متصور است؟ در ماهیت سیاسی طالبان هیچ گونه تغییری ایجاد نشده است. طالبان یک گروه سیاسی اسلامیت است که تا به امروز بخاطر دستیابی به اهداف سیاسی شان متوسل به ترور شده‌اند. طالبان بایستی بخاطر جنایات سیاسی شان محکمه شوند. و اما، این ایالات متحده است که آنها را بخشید و به عنوان سیاستگزاران با آنها مذاکره کرد. تروریست دیروز به سطح سیاستگزار ارتقا یافت.

اجزای بر سازنده‌ی ایدئولوژی طالبان عبارت از اسلام گرای افراطی، زن ستیزی، کینه توزی در برابر دگر اندیشان، قومی باوری که با نژادباوری درهم تنیده است، می‌باشد. بدون شک طالبان درزهای اجتماعی و قومی را عمیق تر خواهند کرد. ما نمی‌توانیم پیش نگری کنیم که آیا امکان برگشت افغانستان به دهه‌ی نود میلادی، یعنی جنگ های داخلی، موجود است و یا نه؟ خطر جنگ داخلی در افغانستان همواره موجود بوده و است. این امر در آینده زیاد منوط به رویکرد سیاسی کشورهای همسایه‌ی به افغانستان خواهد شد. آنچه که مسلم است، این است که طالبان پشتونیسیم را در افغانستان بیشتر از پیش دامن خواهند زد و تلاش خواهند کرد که افغانستان را بار دیگر به یک زندان و گورستان بزرگ مبدل سازند.



آیا با تثبیت «امارت اسلامی» یا «حکومت اسلامی» انتقال قدرت به شکل دموکراتیک و در چهار چوب نظام انتخاباتی ممکن است؟ انتخابات در نظام جمهوری اسلامی افغانستان تا بحال نقش یک سرپوش بر یک رژیم قوم محور را داشته است تا به میانجی آن به دولت کابل مشروعیت دموکراتیک بخشیده شود. بیشتر از سه میلیون افغانستانی در انتخابات اخیر شرکت نکردند. با تبدیل جمهوری اسلامی به امارت اسلامی تغییراتی در ساختار مشروعیت قدرت دولتی و انحصار آن پدیدار خواهد شد. می‌توان حدس زد کسانی که تا اکنون در انتخابات شرکت می‌کردند، شاید در آینده شرکت نکنند. باید این واقعیت تلخ اجتماعی را بپذیریم که طالبان در مناطق معین در افغانستان پایگاه اجتماعی دارند. بدون شک طالبان سعی خواهند کرد که در وهله‌ی نخست از این پایگاه اجتماعی به نفع خویش در انتخابات استفاده کنند.

و اما، نیک می‌دانیم که اسلامیت‌های افغانستانی در واقع امر سرسازش با نظام پارلمانی ندارند. اگر اسلامیت‌ها بتوانند قدرت دولتی را کاملاً فراچنگ آورند، بدون شک نظام پارلمانی را، که نماینده گان در این نهاد تا بحال در افغانستان بر اساس روابط قومی انتخاب می‌شوند، از میان خواهند برداشت. هنگامی که اسلامیت‌ها از دموکراسی سخن می‌گویند، منظور شان دموکراسی اسلامی است و پسوند «اسلامی» به دموکراسی افزودن، یعنی لغو دموکراسی. دموکراسی مدرن نظام سیاسی است که بر پایه‌ی اراده‌ی آزاد فرد استوار است و خویشتن را تجسم اراده‌ی مردم تلقی می‌کند؛ نظامی که به نوعی درون جهانی است و بخاطر انحصار قدرت فیزیکی نیازمند الهیات نیست. به بیان دیگر خود موجه‌ی خویشتن است و در نهایت امر پاسبان روابط مالکیت در جامعه‌ی طبقاتی می‌باشد. فرد گرای، آزادی‌های فرمال و کثرت‌گرایی اشکال پدیدار این نظام می‌باشند.

طالبان و اسلامیت‌ها هوادار بازار آزاد و حافظان روابط مالکیت در جامعه اند، ولی دشمن آزادی‌های صوری، آزادی عقیده و برابر حقوقی زنان با مردان در جامعه. این تناقضی است که جمهوری اسلامی ایران نیز دچار آن است؛ تناقض درونی که که می‌توان آنرا در همه دولت‌های دینی مشاهده کرد.

در جریان هستید که انتخابات افغانستان به بن‌بست مواجه شد و دو رییس جمهور در یک کشور مراسم تحلیف برگزار کردند. ظاهراً مجاهدین در یک صف قرار گرفتند. سوال اینجاست که وجه مشترک طالبان با مجاهدین چیست؟ از دیدگاه من از منظر ایدئولوژیک هیچ تفاوتی میان مجاهدین و طالبان وجود ندارد. اجزای بر سازنده‌ی ایدئولوژی طالبان را در بالا بر شمردم. این اجزا بر سازنده‌ی ایدئولوژی مجاهدین نیز هستند که در گنداب جنگ سرد تناور شده‌اند. مجاهدینی که بعد از یازده‌ی سپتامبر ۲۰۰۱ به امریکا و متحدین او پیوستند، قبلاً بخاطر انحصار قدرت قومی کابل را مبدل به یک ویرانه کردند. طالبان به یاری مستقیم پاکستان مجاهدین را از ویرانه‌های شهر کابل راندند. با حمله‌ی امریکا به افغانستان مجاهدین این فرصت تاریخی را غنیمت شمرند که با همصدا شدن با ایالات متحده دوباره قدرت دولتی را در کابل فراچنگ آورند. ایالات متحده نیز نیازمند به آنها بود. با برگشت طالبان «برداران ناراضی»، که در واقع از نظر ایدئولوژیک برادران همزاد اند، همدیگر را در آغوش خواهند گرفت.

از دیدگاه من از منظر ایدئولوژیک هیچ تفاوتی میان مجاهدین و طالبان وجود ندارد. اجزای بر سازنده‌ی ایدئولوژی طالبان را در بالا بر شمردم. این اجزا بر سازنده‌ی ایدئولوژی مجاهدین نیز هستند که در گنداب جنگ سرد تناور شده‌اند. مجاهدینی که بعد از یازده‌ی سپتامبر ۲۰۰۱ به امریکا و متحدین او پیوستند، قبلاً بخاطر انحصار قدرت قومی کابل را مبدل به یک ویرانه کردند. طالبان به یاری مستقیم پاکستان مجاهدین را از ویرانه‌های شهر کابل راندند. با حمله‌ی امریکا به افغانستان مجاهدین این فرصت تاریخی را غنیمت شمرند که با همصدا شدن با ایالات متحده دوباره قدرت دولتی را در کابل فراچنگ آورند. ایالات متحده نیز نیاز مند به آنها بود. با برگشت طالبان «برداران ناراضی»، که در واقع از نظر ایدئولوژیک برادران همزاد اند، همدیگر را در آغوش خواهند گرفت.



صلح دو برادر

جاده برایش

● سال چهارم ● شماره ۱۶۱ ● شنبه
● ۲۴ حوت ۱۳۹۸ ● ۱۴ مارچ ۲۰۲۰
● قیمت: ۲۰ افغانی

۴

کرزی در انتظار «برادران ناراضی»



کلمه اسحاق جویا

گروه طالبان با حمایت حامد کرزی بعد از حضور نیروهای بین‌المللی در کشور دوباره جان گرفت. در اوایل سال های ۲۰۰۱ و اولین دور ریاست جمهوری حامد کرزی، گروه طالبان به شدت تضعیف شده بود و داشت کم کم از بین می‌رفت. اما حامد کرزی وضعیتی را در افغانستان مهندسی کرد تا گروه طالبان دوباره جان بگیرد و در نهایت در برابر امریکا به عنوان یکی از طرف‌های اصلی جنگ در افغانستان ظاهر شود. او برای مشروعیت بخشی به گروه طالبان تنها به زمینه‌سازی داخلی اکتفا نکرد، بلکه در سطح بین‌المللی نیز تلاش کرد تا موضع گروه طالبان را در برابر امریکا و حکومت افغانستان حمایت کند. نشست مسکو با ابتکار و حمایت حامد کرزی میان گروه طالبان و سیاست‌مداران افغانستان برگزار شد. در این میان مردم افغانستان قربانی شد. کشور عملاً وارد بحران شد. فقر و بی‌کاری همگانی شد و در نهایت گروه طالبان با امضای توافق‌نامه صلح با امریکا اکنون، پیروز میدان است. در این میان حامد کرزی بیشتر از گروه طالبان احساس پیروزی می‌کند. او برای رسیدن به این مرحله تلاش کرد و سناریوهای مختلف را ترسیم کرد تا برادران ناراضی‌اش راضی شود. اکنون هم حامد کرزی و هم گروه طالبان راضی است. امریکا نیز راضی به نظر می‌رسد. در این میان هرآنچه قربانی شد، منافع مردم افغانستان بود. حتی تروریسم هم از بین نرفته است. القاعده و داعش در افغانستان فعالیت نظامی دارند. هنوز هم گروه‌های تروریستی تهدیدی بزرگی برای مردم افغانستان به شمار می‌رود. اگر گروه‌های تروریستی تهدیدی نیست و در افغانستان فعالیت نظامی ندارد، در متن موافقت‌نامه میان امریکا و گروه طالبان به آن اشاره نمی‌شد و تأکید صورت نمی‌گرفت که از خاک افغانستان علیه منافع امریکا استفاده نشود و گروه طالبان با گروه‌های تروریستی قطع رابطه کند. با نگاه عمیق به کارنامه‌ی حامد کرزی از سال ۲۰۰۱ تا کنون و بررسی موضع حامد کرزی در برابر گروه طالبان، واضح می‌شود که حامی اصلی گروه طالبان در داخل و خارج کشور حامد کرزی بوده است. او اکنون با دست یافتن به هدفی که دنبالش بود، سناریوسازی می‌کند تا خودش را در قالب یک چهره‌ی قابل قبول برای گروه طالبان و مردم افغانستان جا بزند و باردیگر به کرسی زعامت سیاسی کشور تکیه بزند. او نماینده‌ی تفکر سیاسی گروه طالبان و یکی از حامیان این گروه از گذشته تا حال بوده است. بخشی از اهداف حامد کرزی به واقعیت پیوسته و مشکل گروه طالبان به امریکا حل شده است. جایگاه گروه طالبان در سطح بین‌المللی تحققی یافت. اما این نهایت کار نیست. امریکا براساس موافقت‌نامه‌ای که با گروه طالبان امضا کرده است، افغانستان را ترک خواهد کرد. اکنون فصل تلاش برای تحقق امارت اسلامی است که گروه طالبان و حامد کرزی برای آن مبارزه می‌کنند. طرح ایجاد حکومت موقت سناریویی است که حامد کرزی به تحقق آن چشم دوخته است. تلاش‌های او در این زمینه جریان دارد و این طرح هم برای حامد کرزی و هم برای گروه طالبان یک هدف است. در این جا نه منافع مردم افغانستان و نه هم صلح و امنیت در کشور مورد بحث است. چیزی که بیشتر از همه برای گروه طالبان و حامد کرزی مهم است تحقق رویایی است که آنان از گذشته‌های دور تا حال در پی آن بوده است. جهاد و تلاش برای تأمین صلح و امنیت پایدار در افغانستان، بهانه‌های است که گروه طالبان و حامد کرزی با استفاده از آن در پی تحقق امارت طالبانی در افغانستان است. برای حامد کرزی موجودیت تفکر طالبان فرصتی را فراهم می‌کند تا او در نقش میانجی، راهی رسیدن به قدرت دوباره در افغانستان را دنبال کند. در شرایط کنونی حکومت افغانستان به جای گفت‌وگو با گروه طالبان و پاکستان بهتر است با حامد کرزی گفت‌وگو کند. خواست حامد کرزی انحلال اردوی ملی و ایجاد اردوی طالبانی و همگانی ساختن تفکر طالبان و تحقق امارت اسلامی است. او برای رسیدن به این آرمان تا هنوز تلاش کرده است. اگر قدرت سیاسی به حامد کرزی واگذار شود و در سایه‌ی قدرت سیاسی او گروه طالبان نیز شریک قدرت باشد دیگر مشکلی در افغانستان باقی نخواهد ماند. در این میان مردم افغانستان قربانی اصلی است. منافع مردم افغانستان در معرض خطر است. تأمین صلح و امنیت در افغانستان در نگاه حامد کرزی، شریک شدن گروه طالبان در قدرت سیاسی و تکیه زدن خودش در مسند قدرت سیاسی است. اگر چنین نشود نه صلحی در افغانستان تأمین خواهد شد و نه هم گروه طالبان و حامد کرزی دست از جنگ و ستیز با منافع مردم افغانستان بخواهد داشت.

گفت‌وگوهای صلح و توافق امریکا با گروه طالبان، فصل تازه در برابر آینده‌ی افغانستان گشوده است. مردم افغانستان نگران آینده‌ای است که هنوز معلوم نیست به کدام سمت حرکت خواهد کرد. نگرانی مردم افغانستان از به وجود آمدن بحرانی ملی است که پس از خروج نیروهای امریکایی و توافق حکومت افغانستان با گروه طالبان در کشور شکل خواهد گرفت. در توافق‌نامه‌ی گروه طالبان با امریکا پیروز میدان گروه طالبان به نظر می‌رسد. امریکا مسئولیت تأمین امنیت و حکومتداری را به مردم افغانستان واگذار کرده است. دیگر نه تروریسمی وجود دارد و نه جهادی. کشور عملاً وارد یک جنگ داخلی شده است. مردم حق دارند در چنین شرایطی نگران آینده‌ی شان باشند. در این میان حامد کرزی رئیس‌جمهوری پیشین افغانستان در کنار گروه طالبان پیروزمندانه ظاهر شده است. او با تلاش‌های که در جریان حاکمیتش انجام داد و پس از آن نیز بارها کوشش کرد تا گروه طالبان وارد قدرت سیاسی در افغانستان شود، نشان داد که بیشتر از هرکسی دیگر میانه‌ی روشن با گروه طالبان دارد. در زمان زعامتش نیز هیچگاهی حاضر نشد گروه طالبان را یک گروه تروریستی عنوان کند. او با کاربرد صفت «برادران ناراضی» برای گروه طالبان، از همان زمان تا حال در سدد مشروعیت بخشی به جنگ گروه طالبان با حکومت و مردم افغانستان است. اکنون حامد کرزی در شهر کابل رانندگی می‌کند و خوشحال به نظر می‌رسد. او دیگر احساس نمی‌کند که گروه طالبان او را مورد حمله قرار می‌دهد و جانش در خطر است. برخلاف سایر شهروندان افغانستان که فکر می‌کنند بعد از این بیشتر از سوی گروه طالبان هدف قرار خواهد گرفت و بیشتر از گذشته نگران آینده‌ی نامعلوم‌شان است.

حامد کرزی لویه‌جرگه دایر کرد تا با امریکا پیمان امنیتی امضا کند. برخلاف فیصله‌ی جرگه، اما او حاضر به امضای پیمان امنیتی میان افغانستان و امریکا نشد. او مخالف حضور نیروهای امریکایی در افغانستان بود و در این راه با گروه طالبان هم‌نواپی کرد. از حملات شبانه‌ی نیروهای امنیتی بالای مواضع گروه طالبان انتقاد کرد و با برادر خواندن گروه طالبان عمیق‌ترین تعلقاتش را با این گروه به نمایش گذاشت. از آدرس زعامت سیاسی کشور بر همسویی و هم‌نواپی با گروه طالبان سنگ تمام گذاشت و اکنون نیز پیروزمندانه همگام با طالبان در شهر گشت‌وگذار می‌کند. او حتا فراموش کرد که حضور نیروهای خارجی و امریکا بود که زمینه‌ی به قدرت رسیدن در افغانستان را فراهم کرد. روزگاری محافظینش نیروهای امریکایی بود. خرج دسترخوان و نان خانواده‌اش را کشورهای خارجی تهیه می‌کرد.

گروه طالبان با حمایت حامد کرزی بعد از حضور نیروهای بین‌المللی در کشور دوباره جان گرفت. در اوایل سال های ۲۰۰۱ و اولین دور ریاست جمهوری حامد کرزی، گروه طالبان به شدت تضعیف شده بود و داشت کم کم از بین می‌رفت. اما حامد کرزی وضعیتی را در افغانستان مهندسی کرد تا گروه طالبان دوباره جان بگیرد و در نهایت در برابر امریکا به عنوان یکی از طرف‌های اصلی جنگ در افغانستان ظاهر شود. او برای مشروعیت بخشی به گروه طالبان تنها به زمینه‌سازی داخلی اکتفا نکرد، بلکه در سطح بین‌المللی نیز تلاش کرد تا موضع گروه طالبان را در برابر امریکا و حکومت افغانستان حمایت کند. نشست مسکو با ابتکار و حمایت حامد کرزی میان گروه طالبان و سیاست‌مداران افغانستان برگزار شد. در این میان مردم افغانستان قربانی شد. این تلاش‌ها زمینه را فراهم کرد تا گروه طالبان نیرومندتر از قبل در برابر امریکا و حکومت افغانستان ظاهر شود. سناریوهای حامد کرزی برای نیرومند ساختن گروه طالبان و مشروعیت بخشی بین‌المللی به آنان پای بعضی از چهره‌های سیاسی را نیز به خارج از کشور باز کرد. رفت و آمدهای گاه و بی‌گاه آغاز شد و گروه طالبان نیز از این فرصت استفاده کرد و در نهایت با پیروزی در برابر امریکا ایستاد شد و موافقت‌نامه امضا کرد. بعضی از چهره‌های سیاسی که اکنون از اظهارات شیرمحمد عباس استانکزی انتقاد دارند، روزگاری به استقبال از استانکزی به مسکو رفت، رقص و پایکوبی راه انداخت و از برادری با او سخن گفت. مست و خوشحال از دیدار استانکزی به کابل برگشت و پیروزمندانه از هم سخن شدن با گروه طالبان سخن گفت.

حامد کرزی صرف به حمایت سیاسی از گروه طالبان در زمان حکومتش بسنده نکرد، او با فراهم‌سازی زمینه‌ی کشت و قاچاق مواد مخدر و بسترسازی برای فساد فراگیر در کشور، گروه طالبان را حمایت مالی کرد. از کشت و قاچاق مواد مخدر و بستر فراهم شده برای دزدی میلیون‌ها دالر کمک کشورهای خارجی، گروه طالبان به صورت مستقیم سود برد. بیشتر از هشتاد فیصد درآمد کشت و قاچاق مواد مخدر به گروه طالبان رسید. نیروهای خارجی و تاجران کشور به خاطر انتقال تدارکات و اموال شان مجبور شدند به گروه طالبان باج بدهند. در یک گزارش سگار آمده است که نیروهای خارجی سالانه تا سه صد میلیون افغانی برای گروه طالبان باج می‌دهند تا مواد تدارکاتی شان را به پایگاه‌های نظامی شان در نقاط مختلف افغانستان انتقال دهند. این فرصت‌ها را کی برای گروه طالبان فراهم کرد. بدون شک حامد کرزی و تیمی که همسو و هم‌نوا با گروه طالبان بود برای تقویت دوباره‌ی گروه طالبان نقش بازی کرد. در این میان مردم افغانستان قربانی شد. کشور عملاً وارد بحران شد. فقر و بی‌کاری همگانی شد و در نهایت گروه طالبان با امضای توافق‌نامه‌ی صلح با امریکا اکنون، پیروز میدان است. در این میان حامد کرزی بیشتر از گروه طالبان احساس پیروزی می‌کند. او برای رسیدن به این مرحله تلاش کرد و سناریوهای مختلف را ترسیم کرد تا برادران ناراضی‌اش راضی شود. اکنون هم حامد کرزی و هم گروه طالبان راضی است. امریکا نیز راضی به نظر می‌رسد. در این میان هرآنچه قربانی شد، منافع مردم افغانستان بود. حتی تروریسم هم از بین نرفته است. القاعده و داعش در افغانستان فعالیت نظامی دارند. هنوز هم گروه‌های تروریستی تهدیدی بزرگی برای مردم افغانستان به شمار می‌رود. اگر گروه‌های تروریستی تهدیدی نیست و در افغانستان فعالیت نظامی ندارد، در متن موافقت‌نامه میان امریکا و گروه طالبان به آن اشاره نمی‌شد و تأکید صورت نمی‌گرفت که از خاک افغانستان علیه منافع امریکا استفاده نشود و گروه طالبان با گروه‌های تروریستی قطع رابطه کند. با نگاه عمیق به کارنامه‌ی حامد کرزی از سال ۲۰۰۱ تا کنون و بررسی موضع حامد کرزی در برابر گروه طالبان، واضح می‌شود که حامی اصلی گروه طالبان در داخل و خارج کشور حامد کرزی بوده است. او اکنون با دست یافتن به هدفی که دنبالش بود، سناریوسازی می‌کند تا خودش را در قالب یک چهره‌ی قابل قبول برای گروه طالبان و مردم افغانستان جا بزند و باردیگر به کرسی زعامت سیاسی کشور تکیه بزند. او نماینده‌ی تفکر سیاسی گروه طالبان و یکی از حامیان این گروه از گذشته تا حال بوده است. بخشی از اهداف حامد کرزی به واقعیت پیوسته و مشکل گروه طالبان به امریکا حل شده است. جایگاه گروه طالبان در سطح بین‌المللی تحققی یافت. اما این نهایت کار نیست. امریکا براساس موافقت‌نامه‌ای که با گروه طالبان امضا کرده است، افغانستان را ترک خواهد کرد. اکنون فصل تلاش برای تحقق امارت اسلامی است که گروه طالبان و حامد کرزی برای آن مبارزه می‌کنند. طرح ایجاد حکومت موقت سناریویی است که حامد کرزی به تحقق آن چشم دوخته است. تلاش‌های او در این زمینه جریان دارد و این طرح هم برای حامد کرزی و هم برای گروه طالبان یک هدف است. در این جا نه منافع مردم افغانستان و نه هم صلح و امنیت در کشور مورد بحث است. چیزی که بیشتر از همه برای گروه طالبان و حامد کرزی مهم است تحقق رویایی است که آنان از گذشته‌های دور تا حال در پی آن بوده است. جهاد و تلاش برای تأمین صلح و امنیت پایدار در افغانستان، بهانه‌های است که گروه طالبان و حامد کرزی با استفاده از آن در پی تحقق امارت طالبانی در افغانستان است. برای حامد کرزی موجودیت تفکر طالبان فرصتی را فراهم می‌کند تا او در نقش میانجی، راهی رسیدن به قدرت دوباره در افغانستان را دنبال کند. در شرایط کنونی حکومت افغانستان به جای گفت‌وگو با گروه طالبان و پاکستان بهتر است با حامد کرزی گفت‌وگو کند. خواست حامد کرزی انحلال اردوی ملی و ایجاد اردوی طالبانی و همگانی ساختن تفکر طالبان و تحقق امارت اسلامی است. او برای رسیدن به این آرمان تا هنوز تلاش کرده است. اگر قدرت سیاسی به حامد کرزی واگذار شود و در سایه‌ی قدرت سیاسی او گروه طالبان نیز شریک قدرت باشد دیگر مشکلی در افغانستان باقی نخواهد ماند. در این میان مردم افغانستان قربانی اصلی است. منافع مردم افغانستان در معرض خطر است. تأمین صلح و امنیت در افغانستان در نگاه حامد کرزی، شریک شدن گروه طالبان در قدرت سیاسی و تکیه زدن خودش در مسند قدرت سیاسی است. اگر چنین نشود نه صلحی در افغانستان تأمین خواهد شد و نه هم گروه طالبان و حامد کرزی دست از جنگ و ستیز با منافع مردم افغانستان بخواهد داشت.



صلح دو برادر

جبهه‌گریش

سال چهارم • شماره ۱۶۱ • شنبه
۲۴ حوت ۱۳۹۸ • ۱۴ مارچ ۲۰۲۰
قیمت: ۲۰۰ افغانی



اشرف غنی بدون مشوره با پارلمان فرمان آزادی زندانیان طالب را صادر کرد

گفت‌وگو با رقیه نایل، نماینده مردم غور در مجلس نمایندگان

گفت‌وگوهای بین‌افغانی به قطر فرستاده شود، از شورای ملی دعوت شده است؟ ظاهراً رییس‌جمهور از پارلمان یک هیئت پنج نفره خواسته و دوازده نفر از مجلس سنا که در کل از شورای ملی افغانستان هفت نفر می‌شود. فکر نمی‌کنم که این هیئت درد مردم را تمام کند. همه‌چیز از قبل تعیین شده و این‌ها فقط نقش نظارتی را خواهند داشت. در قدم نخست یک شورای مصالحه ساخته می‌شود که از اعضای آن تعدادی انتخاب و به قطر و یا هر جای دیگری که نشست و گفت‌وگوهای بین‌افغانی صورت می‌گیرد، فرستاده می‌شوند.

وزارت دولت در امور صلح ایجاد گردید. این وزارت را شورا تصویب کرد؟ تشکیل وزارت دولت در امور صلح از طرف شورای ملی تصویب شد.

گفت‌وگوهای صلح از هژده ماه به این طرف جدی بود. آیا شورای ملی افغانستان کدام طرح مشخص برای گفت‌وگو با طالبان به حکومت تسلیم کرده؟ شورای ملی روی یک کمیسیون صلح کار کرد. یک اعلامیه رسمی داشت. در پیوند به گفت‌وگوهای که در دوحه بین طالبان و امریکا جریان داشت و یکبار یک هیئت افغانی هم در آنجا رفت. اما در رابطه به اینکه یک طرح مشخص به حکومت داده باشد، نداده است؛ اما همواره از حکومت جزئیات خواسته که باید به نمایندگان مردم پاسخ می‌دادند.

خانم نایل؛ به عنوان یک عضو مجلس نمایندگان در باره امضای موافقت‌نامه‌ی آوردن صلح در افغانستان که بین طالبان و امریکا در دوحه امضا شد، چه فکر می‌کنید و چه نظر دارید؟ گفت‌وگوها از هژده ماه به این طرف جریان داشت، سرانجام موافقت‌نامه‌ی آوردن صلح در افغانستان بین طالبان و امریکا امضا شد. اما حق مردم و حکومت افغانستان بود که قبل از امضای موافقت‌نامه از جزئیات آن باخبر می‌شدند. تا آخرین روزهای که موافقت‌نامه بین طالبان و امریکا به امضا رسید، حتی سران حکومت خبر نداشتند. یک‌بار بار شریک کرده بود، اما نگذاشته بودند که کاپی آن در اختیار حکومت افغانستان قرار گیرد. بنابراین حکومت کمترین معلومات را از متن موافقت‌نامه نداشت. طالبان موفق شدند که مساله‌ی امارت و آزادی پنج‌هزار زندانی را در موافقت‌نامه بگنجانند.

در روزهای که موافقت‌نامه بین طالبان و امریکا امضا شد، پارلمان رخصت بود. قبل از آن شورای ملی افغانستان در مورد امضای موافقت‌نامه چه موقف و دیدگاه داشتند؟ پارلمان باید موضع روشن می‌داشت که قطعاً داشت. از آمدن صلح و گفت‌وگوهای بین‌افغانی همواره حمایت کرده، اما آنچه که برای نمایندگان مردم سوال برانگیز و قابل تشویش بود، موضع پیچیدگی صلح و پنهانی بودن گفت‌وگوهای صلح بین طالبان و امریکا در قطر بود. حتی نمایندگان مجلس خواستار این شد که رییس شورای صلح در پارلمان بیان و به سوالات نمایندگان مردم پاسخ بدهند، اما در کل پارلمان و حکومت از جزئیات باخبر نبودند.

بخش از متن موافقت‌نامه که بین طالبان و امریکا امضا شد، به صورت مستقیم به حکومت افغانستان مربوط می‌شود. خروج نیروهای خارجی و آزادی پنج‌هزار زندانی طالبان که فرمان آن توسط محمد اشرف غنی صادر شد. پارلمان افغانستان پیمان امنیتی را با امریکا امضا کرد. آیا در مساله خروج نیروهای امریکایی پارلمان کشور هیچ واکنش نداشت؟ پارلمان افغانستان پیمان امنیتی بین امریکا و حکومت افغانستان را تصویب کرده بود. در آنجا بحث زندانی‌ها و آزادی زندانی‌ها مطرح شده بود. اما بحث حمایت امریکا از نیروهای امنیتی افغانستان مطرح شده بود که باید دو طرف به تعهدات خود پایبند می‌مانند.

محمد اشرف غنی فرمان رهایی پنج‌هزار زندانی را صادر کرد، اما قبلاً از مراسم تحلیف گفته بود که صلاحیت آزادی زندانیان را تنها مردم افغانستان دارد.

آیا با نمایندگان مردم مشورت صورت گرفت؟ تا روز تحلیف، رییس‌جمهور در برابر زندانیان طالبان موقف روشن داشت، خط سرخ بود و همواره تأکید می‌کرد که آیا طالبان معتقد به بندبند اجرای موافقت‌نامه است یا خیر؟ روی کاهش خشونت فکر می‌شود، روی آتش‌بس فکر می‌شود و بعداً در مورد آزادی زندانیان فکر می‌کنیم. اما رییس‌جمهور در پارلمان موقف نرم داشت و تأکید کرد که به عنوان رییس‌جمهور دوست ندارم که زندانی طالب داشته باشم. در روز مراسم تحلیف اعلام کرد که فرمان آزادی پنج‌هزار زندانی را صادر می‌کنم، رهایی زندانیان را آغاز می‌کنم که بنا به فرمان رییس‌جمهور روزانه زندانی‌ها رها می‌گردد. روزهای که فرمان رییس‌جمهور صادر شد، شورا در رخصتی بود. وقتی که شروع شد مصروف تعیین هیئت اداری بودند. یکی پارلمان موقف رسمی و عمومی می‌گیرد و اما هر نماینده حق دارد که نظر شخصی خود را بیان کنند. به نظر شخصی‌ام آزادی طالبان طوری باشد که پرونده‌های شان دیده شود. طالبان کسانی اند که مردم را قتل کرده‌اند، دست به کشتار جمعی و فردی زده است. سارنوالی باید بیاید و پاسخ بدهد.

محمد اشرف غنی در رهایی زندانیان طالبان از شورای ملی نماینده خواست که قضایای و پرونده‌ی طالبان را بررسی کند؟ رییس‌جمهور برای آزادی پنج‌هزار زندانی طالبان با شورای ملی کوچک‌ترین مشوره نکرده است. حتی یک صفحه از پرونده‌ی طالبان به شورای ملی فرستاده نشده است. قبلاً رییس‌جمهور گفته بود، مردم باید مطمئن شوند که طالبان زندانی در سنگرهای جنگ نمی‌روند، دست به خون و خشونت نمی‌زنند و طالبانی باید رها شود که زمان‌بندی‌شان تمام شده است. اما در روز مراسم تحلیف از خط سرخ خود گذشت و فرمان رهایی طالبان را صادر کرد. دلیل آن هم معامله با مقامات امریکایی‌ها بود. تا آنان [امریکایی‌ها] در مراسم تحلیف اشتراک کنند.

محمد اشرف غنی یک هیئت از شورای امنیت ملی جهت رهایی زندانیان طالبان تعیین کرده است. در این هیئت از شورای ملی نماینده دعوت شده است؟ قطعاً هیچ کسی دعوت نشده و هیچ مشوره‌ی صورت نگرفته است. روز شنبه و یک‌شنبه جلسه رسمی صورت می‌گیرد و امیدوارم که شوار موقف روشن داشته باشد.

در شورای مصالحه‌ی ملی و هیئت که قرار است برای آغاز



Shah Mara



قانون اساسی

نباید دودستی به طالبان

باچ داده شود

گفت‌وگو با علی امبری، استاد دانشگاه در مورد امضای موافقت‌نامه بین طالبان و امریکا

۱. صلح یک مسالهای پیچیده است و تحقق آن به زین روی‌ها ممکن نیست. چه عوامل داخلی و خارجی باعث شد که «موافقت‌نامه‌ی آوردن صلح در افغانستان، بین طالبان و امریکا امضا شود»؟
اصلی‌ترین عامل، خستگی و دو طرف از جنگ بود. این طولانی‌ترین جنگ در تاریخ امریکاست. تلفات انسانی و هزینه‌ی مالی آن نیز سنگین و کمرشکن است. درست است که اقتصاد امریکا قوی است ولی برای افکار عمومی امریکا که کم‌کم از رخداد ۱۱ سپتامبر فاصله می‌گیرد، جنگ افغانستان توجیه اقتصادی و امنیتی خود را از دست داده است. برای تیم ترامپ انتخابات پیش روی ریاست‌جمهوری نیز مهم است و او به خصوص دوست دارد که سکه‌ی ختم طولانی‌ترین جنگ تاریخ امریکا را به نام خود ضرب کند. در جانب پاکستان نیز بیش از هر زمان دیگر آماجگی وجود دارد. پاکستان نگران است که اگر این فرصت طلایی از دست برود دوباره مشروعیت سیاسی طالبان زیر سوال برود ودستیابی به توافق دلخواه پاکستان دشوار شود. درست است که پاکستان در تمام مدتی که طالبان سرگرم خشونت در داخل افغانستان بوده است، بازیز اصلی و برنده‌ی اصلی بوده است، اما تجویز و تمویل یک گروه تروریستی با عملیات با ابعاد وسیع اقتصاد ضعیف پاکستان را نیز تحت فشار شدید قرار داده بود. پاکستان نیز فرصت کنونی را یک چانس طلایی برای خود می‌داند. مجموعه‌ی این عوامل و فاکتورها به موافقت‌نامه‌ی دوحه منجر شده است.

۲. متن موافقت‌نامه‌ی طالبان و امریکا را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ کدام یکی از طرف‌ها (طالبان، امریکا و حکومت افغانستان) از آن سود می‌برد؟
موافقت‌نامه‌ی دوحه به طور متعادل منافع دو طرف را در نظر گرفته است. امریکا نگران امنیت است و تضمین‌های امنیتی کافی از طالبان گرفته و در واقع وظیفه‌ی مبارزه با تروریزم را به طالبان سپرده است. از آن سو طالبان بر خروج نیروهای خارجی و به خصوص امریکایی اصرار داشتند و ضمانت خروج را تا حداکثر ۱۴ ماه نیز به دست آوردند. امریکا روی ابعاد امنیتی موافقت‌نامه مانور خواهد داد و طالبان روی خروج نیروهای امریکایی. بدین ترتیب منافع دو طرف تا حدی تضمین شده است، ولی در مورد منافع مردم افغانستان و سرنوشت نظام سیاسی، ابهامات بسیار است. در مذاکرات بین الافغانی دیده خواهد شد که طالبان چه نوع ساختار سیاسی را برای افغانستان پیشنهاد می‌کند.

۳. ایالات متحده و امارت اسلامی افغانستان -که توسط ایالات متحده به‌عنوان دولت شناخته نمی‌شود و به‌عنوان طالبان شناخته می‌شود- به دنبال روابط مثبت با یکدیگر هستند و انتظار دارند که روابط بین ایالات متحده و حکومت اسلامی جدید نزدیک به جمع‌وریت خواهد بود یا امارت؟ نمونه‌ی حکومت اسلامی مورد نظر در کشورهای اسلامی وجود دارد؟ در صورت که عملی گردد، آیا پاسخ‌گویی شرایط افغانستان خواهد بود؟
یکی از نقاط حساس موافقت‌نامه همین جاست. در سخنرانی میموه هم بر حفظ دستاوردهای دو دهه اخیر تأکید شده ولی از طالبان تضمین کافی اخذ نشده که به اراده عمومی احترام قابل است یا نه؟ سرنوشت آن رژیم اسلامی در مذاکرات بین الافغانی تعیین خواهد شد. بیشتر بسگی دارد به اینکه هیئت دولت افغانستان چگونه می‌تواند در یک چارچوب اسلامی از نظام جمهوری و منعبت از ارده‌ی مردم دفاع کند. طالبان به گفتمان اسلامی پناه برده است و بنابراین در چارچوب امارت و خلافت سخن خواهد گفت. اما آنان توضیح نمی‌دهند که با یک امیر غیر منتخب، چطور می‌توان مطالبات مدنی را مدیریت کرد. تناقضات در موضع شان بسیار است. اگر هیئت افغانی نتواند تناقضات موضع طالبان را افشا کند و در چارچوب گفتمان اسلامی از جمع‌وریت دفاع واضح نماید، این نظام جمهوری خواهد بود. اما با توجه به اختلاف نظرهای گسترده و انشقاق سیاسی، نگرانی‌ها درمورد هیئت افغانی بسیار است. من به خصوص از این بابت نگرانم.

۴. در حکومت‌های اسلامی ارزش‌های جدید و خصوصا انتقال قدرت از طریق انتخابات ممکن است؟ در حکومت‌های اسلامی که به لحاظ تاریخی تجربه شده است، ما شاهد انتقال قدرت از طریق انتخابات نیستیم. اما با توجه به یکی از اصول اولیه اسلام که نفی سلطه‌ی فرد بر فرد و اصل برائت است، یعنی عدم تکلیف به اطاعت از این و آن، می‌توان



صلح دو برادر

حاجده‌بریشه

● سال چهارم ● شماره ۱۶۱ ● شنبه
● ۲۴ حوت ۱۳۹۸ ● ۱۴ فیبروری ۲۰۲۰

● قیمت: ۲۰ افغانی

● = ۷



مستندسازی کند و عرصه را بر جنایت‌کاران دست‌کم به لحاظ اخلاقی تنگ کند. اندیشیدن به خشونت‌های گذشته اندیشیدن به انتقام است. اخلاقی‌تر این است که ببندیشیم که چه چیزی سبب جلوگیری از بروز خشونت در آینده می‌شود؛ عفو یا انتقام؟ بخشایش بخشی از روند آشنی ملی است، اما اینکه چه چیز سزاوار بخشایش است و چه چیزی را باید همواره به خاطر داشت، موضوعی پیچیده‌ای است.

۱۰. در متن به صراحت از تضمین امریکا در مورد آزادی زندانیان طالب سخن گفته شده که پیش از شروع گفت‌وگوهای بین الافغانی آزاد می‌شود. آیا این به رسمیت شناختن امارت اسلامی و زیر سوال بردن حاکمیت ملی افغانستان نیست؟
هرچند اشرف غنی فرمان آزادی پنج‌هزار زندانی طالبان را صادر کرد. حکومت افغانستان غایب اصلی گفت‌وگوها ۱۸ ماهه میان طالبان و امریکا بود و تا جایی که به دولت افغانستان باز می‌گشت مانند آزادی زندانیان نیز دولت امریکا از جانب افغانستان تصمیم گرفت. عازر کار در این بود که طالبان از حکومت خواهان آزادی زندانیان خود بودند ولی بارها نمایندگن آن را پشت درهای بسته گذاشتند و به حضور نپذیرفتند. متأسفانه دولت‌های ضعیف و وابسته چنین شوربختی‌های دارد. دولت کنونی افغانستان در تنگنای‌های جدی قرار دارد و نمی‌تواند بهتر از این عمل کند. انشقاق سیاسی داخلی نیز دولت را بی‌پشتوانه کرده و به رغم دست و پا‌هایی که گاه و بیگاه می‌زند، ناگزیر باید خود را با اراده‌ی امریکا همسو کند. کلید و جنت و صلح اکنون در دست طالبان و امریکا است. دولت با نیروهای مسلح ملی تروریستان را دست‌گیر می‌کند ولی ناگزیر است به خواست و اراده‌ی امریکا آنان را رها کند. وضعیت رقت‌انگیزی است ولی به نظرم اکنون انتخاب دیگری پیش روی دستگاه سیاسی کنونی وجود ندارد.

۱۱. طالبان ادعا دارد که حکومت افغانستان اشغال شده است. می‌خواهد استقلال افغانستان را بگیرد. در موافقت‌نامه نیز آمده است: ایالات متحده و متحدانش از تهدید یا استفاده از زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی افغانستان یا مداخله در امور داخلی این کشور خودداری خواهند کرد. اما در بخش این موافقت‌نامه چنین آمده است. امارت اسلامی افغانستان -که توسط ایالات متحده به‌عنوان دولت شناخته نمی‌شود و به‌عنوان طالبان شناخته می‌شود- برای کسانی که تهدیدی برای امنیت متحد و متحدانش محسوب شوند، ویزا، پاسپورت، مجوز سفر یا سایر اسناد قانونی را برای ورود آن‌ها به افغانستان فراهم نخواهد کرد. آیا چنین رویکردی به اشغال خاتمه می‌دهد؟ آیا مداخله در استقلال سیاسی افغانستان نیست؟
جواب: قسمه‌ی استقلال از بنیاد غلط بود و طالبان از اشغال و استقلال به عنوان توجیه خشونت‌های خودشان استفاده کردند. اما اینکه در موافقت‌نامه از طالبان خواسته است که به کی ویزا بدهد و به کی ندهد، در حکم نشاندن طالبان در مقام یک دولت است، اما تا وقتی استقلال افغانستان نیست. در مورد استقلال و اشغال خوب است که در چارچوب ترمنولوژی حقوق بین‌الملل و قواعد بین المللی صحبت کنیم و این مفاهم را دست‌ما‌به‌پای جدال‌های ایدئولوژیک نسازیم.

۱۲. به عنوان سوال آخر، اولویت حکومت و مردم افغانستان در گفت‌وگوهای بین الافغانی باید چه باشند؟ روی کدام موارد تأکید کنید؟
اولویت مردم افغانستان صلح، امنیت و احترام به کرامت انسانی است و این به طور نسبی در چارچوب قانون اساسی کنونی قابل تطبیق است. هیئت دولت افغانستان باید از قانون اساسی صیانت کند و ملاحظات و نگرانی‌های طالبان در مورد مواد معین قانون اساسی را به اطلاع همگان برساند. طالبان تا کنون کالی‌بافی کرده که ما قانون اساسی را قبول نداریم. این توپین به مردم است. آنان باید بگویند که کجاها را قبول ندارند و چرا قبول ندارند. طالبان امتیازی را که شایسته‌ی شان است بگیرند ولی کسی نباید به آنان برچ بدهند. قانون اساسی تجلی خواست و اراده‌ی مردم افغانستان است و نباید به عنوان یک باج دو دستی به طالب تقدیم شود و نگرانی‌های شرعی طالبان نیز در صورتی که تصاب منطقی لازم را بگیرد، سزاوار ملاحظه است. این اولویت مردم افغانستان است و دولت باید در این مورد کوتاه نیاید.

حکومت افغانستان غایب اصلی گفت‌وگوهای ۱۸ ماهه میان طالبان و امریکا بود و تا جایی که به دولت افغانستان باز می‌گشت مانند آزادی زندانیان نیز دولت امریکا از جانب افغانستان تصمیم گرفت. طنز کار در این بود که طالبان از حکومت خواهان آزادی زندانیان خود بودند ولی بار‌ها نمایندگان آن را پشت دست در‌های بسته گذاشتند و به حضور نپذیرفتند. متأسفانه دولت‌های ضعیف و وابسته چنین شوربختی‌های دارد. دولت کنونی افغانستان در تنگنای‌های جدی قرار دارد و نمی‌تواند بهتر از این عمل کند. انشقاق سیاسی داخلی نیز دولت را بی‌پشتوانه کرده و به رغم دست و پا‌هایی که گاه و بیگاه می‌زند، ناگزیر باید خود را با اراده‌ی امریکا همسو کند. کلید و جنگ و صلح اکنون در دست طالبان و امریکا است. دولت با نیروهای مسلح ملی تروریستان را دست‌گیر می‌کند ولی ناگزیر است به خواست و اراده‌ی امریکا آنان را ر‌ها کند. وضعیت رقت‌انگیزی است ولی به نظرم اکنون انتخاب دیگری پیش روی دستگاه سیاسی کنونی وجود ندارد.

چهره‌ی محبوسهٔ زیر برقع

کح صغری عطایی

بر اساس دیدگاه کسانی همچون میشل فوکو، در پای سلطه را صرفاً ناپاستی در تضادها و منازعات آشکار جست‌وجو کرد. به عبارت دیگر، سلطه را در صورت کمبود شده‌ی یک زن و یا جسم مجالده شده‌ی او در حال سنگسار شدن و یا قامت و چهره‌ی محبوس او در زیر برقع نباید خلاصه کرد. سلطه می‌تواند اشکال پنهان‌تر و عمیق‌تری نیز داشته باشد. حتی با چنین نگاهی، یعنی با همان نگاه که فقط مظاهر و جلوه‌های سطحی سلطه را دنبال می‌کند، تاریخ مملو است از نمانده‌های سلطه‌ی مردانه که زنان را در کنج مطبخ و یا بستری که در تملک یک مرد است، محصور و محبوس کرده است. زندگی و مرگ زن، کار و اعتبار زن و در یک کلام تمام هستی او در سایه‌ی مرد و همچون پرتوی کم نور و بی‌رنگ از هویت مردانه، تعبیر و تفسیر می‌شود. فقدان استقلال اقتصادی در عین بهره‌کشی و استثماری که از زن صورت می‌گیرد، سرکوب هویت اجتماعی در کنار محو اراده‌ی سیاسی زنان، اعمال خشونت‌های آشکار و بی بازخواست بر علیه زنان، جملگی از مظاهر زشت و گریه این سلطه‌ی مردانه‌ای است که در سایه‌ی سنت و در غیبت و ضعف قانون، سیمای تاریخ مردانه‌ی این دیار را در طول قرون برساخته است. بر اساس گرایش‌های رفتارگرایانه و پوزیتیویستی، تقابیل مصالح زنانه و مردانه را تنها می‌توان در همین سطح خشونت‌های آشکار و تقابیل‌های علنی خلاصه و محدود کرد. زنان تحت سلطه‌اند، چرا که قربانی خشونت قرار می‌گیرند و عاملین خشونت در پناه آموزه‌های برخاسته از سنت و یا در سایه‌ی عجز و ناتوانی قانون، از هر گونه پی‌گیری و بازخواست، مصنون و در امان باقی می‌مانند. در یک کلام، زنان تحت سلطه‌اند چرا که در تمامی منازعاتی که یک سر آن مرد باشد و سر دیگر آن زن، زنان هستند که محکومند.

در عین پذیرش این سطح از جلوه‌ی سلطه‌ی مردانه، بایستی تأکید کرد که سطوح عمیق‌تر و بنیادی‌تری را نیز می‌توان به عنوان زیرساخت‌های سلطه‌ی فشاری مردان بر زنان در جامعه‌ای همچون افغانستان سراغ گرفت. اگر بخواهیم بر اساس ادبیات نظری کسانی همچون بکراک و بارلتز به مساله بنگریم، نگاه رفتار گرا به سلطه‌ی مردانه را می‌توانیم نگاهی تک بعدی و در عین حال ناکافی بنامیم. نگاهی که صرفاً ناتوانی زنان را در سطح رفتار و تصمیم‌گیری دنبال کرده و منازعه‌ی مصالح زنانه و مردانه را در سطوح آشکار رفتاری جستجو می‌کند. سطح عمیق‌تری که بکراک و بارلتز به آن اشاره می‌کنند، مربوط به ساختارهای تصمیم‌گیری است. در این نگاه، سلطه‌ی مردانه تنها در غلبه‌ی آشکار مردان بر زنان و یا در اعمال خشونت‌های علنی خلاصه نمی‌شود. اساساً یک کنش خاص و یا پیروزی اراده‌ی مردانه در منازعه‌ای مشخص بر مصالح زنانه، تنها مصداق سلطه نیست. سلطه تنها چهره‌ای کارگزار محور که در کنش‌ها و رفتارهای مشهود خلاصه شود ندارد، بلکه چهره‌ی عمیق‌تر آن را بایستی در ساختارهایی جستجو کرد که بر شرایط تصمیم‌گیری در یک جامعه و گروه اشراق و احاطه دارند. تخاصم پیش از آن که در منازعات آشکار چهره‌ی خود را عیان سازد، در سطح ساختارهای تصمیم‌گیرنده، با حذف مصالح زنان، سلطه‌ی مردانه را تحکیم و تثبیت می‌کند. بر این اساس، دایره‌ی تصمیم‌سازی با حضور مردان به ملاحظات مردانه محدود شده و عرصه‌ی مورد عنایت عمومی، تنها به موضوعاتی محدود می‌شود که برای سلطه‌ی مردانه بی‌خطر باشد. به این ترتیب هر گونه تقاضا برای درگونی در نظم حاکم بر اختصاص ارزش‌ها، پیش از آن که بتواند در سطح رفتاری به تخاصمی آشکار منجر شود، سرکوب می‌گردد. این نوع سلطه با شکل بخشیدن و تعیین کردن ساختاری سیاسی و اقتصادی جامعه، اراده‌های معارض را از امکان جلوه‌گری و به چالش کشیدن، ناتوان می‌سازد. هنگامی که ساختارهای تصمیم‌ساز در قفسه‌ی سلطه‌ی مردانه پنهان باشد، مصالح زنانه هیچ گاه امکان طرح و معارضه پیدا نمی‌کنند و همچون آتش پنهانی در خاکستر، نپخته و واگفته باقی مانده و تبدیل به قانون، قاعده و رویه نمی‌شوند. این دیدگاه سلطه را صرفاً در تخاصم آشکار اراده‌ی دو کارگزار منقرض جستجو نمی‌کند، بلکه آن را به عنوان وصف و ویژگی ساختارهای حاکم بر یک جامعه می‌داند. از این جهت طرح‌کنندگان این نوع نگاه به سلطه، آن را دیدگاه دو بعدی نامیده‌اند، چرا که سلطه را صرفاً در کنش‌های کارگزاران خلاصه نکرده و رد پای آن را در سطوح ساختاری نیز دنبال می‌کنند.

تعدیل سلطه‌ی مردانه و رسمیت بخشیدن به ملاحظات زنانه در چنین سطحی، مستلزم آن است که حضور زنان در چنین ساختارهایی حذف نشده و بلکه تقویت شود. بر همین اساس، قانون اساسی افغانستان حضور فیصدی مشخصی از زنان را در پارلمان ضروری اعلام می‌کند تا با اعمال این تعیض مثبت، حضور ملاحظات زنانه در چرخه‌ی تصمیم‌سازی تضمین گردد. در دیگر سطوح مدیریتی نیز تلاش صورت می‌گیرد تا در نظر گرفتن نمایندگان مشابه، زن سئزیتی مستنتر در ساختارهای اجرایی تعدیل گردد. تعهد دولت به حضور زنان در سطوح مختلف مدیریتی با هدف رسمیت دادن به ملاحظات زنانه و تسهیل ورود آن‌ها در چرخه‌ی تصمیم‌سازی‌ها صورت می‌گیرد. ارزیابی موفقیت این دستاورد، نیاز به پژوهشی مستقل دارد و در این مجال، تنها می‌توان به اختصار اقداماتی از این دست را به لحاظ عدم توجه به شاخص‌های کیفی و تمرکز صرف بر روی سنجش گره‌ای کمی، تاکم دانست.

سطح دومی که بکراک و بارلتز مطرح می‌کنند، امکان نگاهی عمیق‌تر به سطوح سلطه را فراهم می‌سازد اما در عین حال، کسان دیگری همچون استنپون لوکس و میشل فوکو را راضی نمی‌کند. لوکس نگاه سه بعدی به قدرت را مطرح کرده و رویکرد خود را «نگرشی رادیکال به قدرت» می‌نامد، نگاهی که بر اساس آن، سلطه چهره‌ی پنهان‌تری دارد که بایستی در سطح آگاهی و معرفت مورد جستجو قرار بگیرد. فرودستی زنان نسبت به مردان، پیش از آن که در جامعه و در منازعات آشکار مصالح زنانه و مردانه رقم بخورد، در سطح آگاهی پایه‌یزری و فرموله شده است. تمایز اساسی میان این سطح و سطوح پیشین در این نپخته است که در این نوع از اعمال سلطه، قربانی نه تنها توان معارضه با سلطه را از دست می‌دهد، بلکه حتی از قربانی سلطه بدون آگاه و باخبر نیست. از این رو حتی میل به معارضه در او هیچ گاه تولید نمی‌شود، چرا که وضعیت خود را نه همچون یک قربانی، بلکه به عنوان بخشی طبیعی و وابسته از نظم جاری و حاکم تلقی می‌کند. زن، جنسیت را نه به عنوان پدیده‌های فرهنگی، بلکه به عنوان امری وجودی، که تمایزی گذرناپذیر و ناگزیر میان او و مردان ترسیم کرده و وی را از مطالبه‌ی حقوقی برابر با مردان ناتوان می‌سازد، می‌پذیرد. همچون اسیری که زنجیر را، به عنوان بخشی از هستی خود دانسته و قادر به تصور خود، فارغ و رها از زنجیر اسارت، نمی‌باشد. اتنومی زنانه، حامل دلالت‌های فلسفی دانسته می‌شود که جایگاه زن در زندگی اجتماعی را باید از آن استنباط کرد. نابرابری‌های حقوقی، بازتابی از نابرابری وجودی تلقی می‌شود و نابرابری وجودی با استناد به تفاوت‌های بیولوژیک مستدل و مستند می‌گردد. اتنومی زنانه پست، ناپاک، گناه‌گوار و مستوجب شرمندگی معرفی می‌گردد.

نگاهی که فوکو در کتاب «اراده به دانستن» مطرح می‌کند، می‌تواند به عنوان مصداق دیگری از چنین رویکردی مطرح شود. فوکو سکنسولیته را برساخته‌ای از نظام اقتدار معرفی می‌کند که یکی از چهره‌های سلطه را، در قالب نظم و نظام خودی که بر جامعه حاکم می‌سازد، آشکار می‌کند. این چهره‌ی سلطه را می‌توان تا سطح زبان تعقیب کرد. بر همین اساس، گفتگو در مورد سکس، ممنوع و حرام تلقی می‌شود و نوعی نظام سانسور، به پیرایش پیوسته‌ی زبان مبادرت می‌ورزد تا هر نوع تظاهر به سخن گفتن در این باره را، از سطوح عمومی جامعه محو کرده و بربزاید. اگر بخواهیم شبیه این تحلیل را در جامعه‌ی افغانستان داشته باشیم، ادبیات محاوره‌ای حاکم بر جامعه‌ی افغانستانی، به شدت زن‌سنجی است. در چنین ادبیاتی، هر نوع اشاره به زنان و نام بردن از آن‌ها، ناهنجار تلقی می‌شود. مردان، حتی نام زنان خود را در محیط‌های عمومی پنهان می‌کنند. رواج واژه‌هایی همچون «سپاس» برای اشاره به جنسیت زن، از دیگر جلوه‌های زن‌سنجی نپخته در ساختار زبان محاوره است. این پیراستگی از حضور زن در ادبیات محاوره‌ای افغانی را نمی‌توان به وجود یا غلبه‌ی ملاحظات اخلاقی نسبت داد. پیراستگی و ممنوعیت زن در چنین ادبیاتی، بیشتر حاصل سلطه‌ی مردسالارانه‌ای است که زن، در آن به منزله‌ی جنسیتی مطرووع و ممنوع، استنور می‌شود. در این میان حال، رنگبخت‌ترین دشمن‌های مردانه، رواج و تداول دارد. رواج و تداول این دشمن‌ها نشان می‌دهد که معیار پیرایش زنان در ادبیات مسلط، معیارهای اخلاقی نیست، چرا که هیچ معیار اخلاقی، نمی‌تواند شیوع این نوع دشنام‌گویی‌ها را توجیه و تبیین کند.



صلح دو برادر

جاده برایشه

● سال چهارم ● شماره ۱۶۱ ● شنبه
● ۲۴ حوت ۱۳۹۸ ● ۱۴ مارچ ۲۰۲۰
● قیمت: ۲۰۰ افغانی



خلیل زاد در جستجوی

احیای اسلام سیاسی

«خلیل زاد در لویه جرگه تصویب قانون اساسی جدا از ارزش‌های اسلامی دفاع می‌کرد»

گفت‌وگو با علی عالمی کرمانی، مترجم و نویسنده



بودند، در اقلیت قرارداشتند و نتوانستند سریع با همدیگر هماهنگ شوند. بعضی از اعضای احزاب چپ، خیلی کوتاه‌بینانه وارد عرصه کارزار مبارزاتی شده بودند.

چه کسانی در لویه‌جرگه از ارزش‌های جدید و چه کسانی ارزش‌های اسلامی دفاع می‌کرد؟ مثلاً اضافه کردن پسوند اسلامی؟ مجاهدین، مولوی صاحب‌ها، روحانیون کهن‌سال و برخی از خانم‌هایی که از خانواده‌های مذهبی بودند، به شدت تلاش می‌کردند که پسوند «اسلامی» به نام کشور افزوده شود. تحصیل‌کرده‌هایی که از اروپا، ایران و آمریکا آمده بودند، همراه با تحصیلکرده‌های داخل کشور و اکثر خانم‌ها ملاحظاتی داشتند که روی آن ملاحظات مخالف اضافه نمودن پسوند «اسلامی» به نام افغانستان بودند. در میان این جمع، نماینده‌هایی پناهندگان افغانستانی مقیم ایران، به جز ۳ نفر، ۸ نفر دیگر مخالف بودند.

آیا کشورهای خارجی در فرایند تصویب قانون اساسی دخالت داشتند؟ اگر داشتند تا چه سطح تاثیرگذار بودند و چقدر از ارزش‌های جدید حمایت می‌کردند؟ اتحادیه اروپا و آمریکا حرف اول را می‌زدند. انسانی‌ترین موضع را نماینده اتحادیه اروپا داشت. سفیران کشورهای اروپایی هم نیز با فارسی‌زبان‌ها خیلی همنوایی می‌کردند. اخضر ابراهیمی بیشتر تحت تاثیر خلیل‌زاد بود و خلیل‌زاد هم کاملاً مشخص بود که جانب‌دارانه و سمتی موضع می‌گیرد و حرف می‌زند. یک حرکت خلیل‌زاد که در روز نوزدهمین لویه‌جرگه علیه آقای محقق اعمال شد، خیلی زنده بود و محقق را به زور از جلسه خارج کرد. اگرچه قرار هم نبود که آقای محقق در آن جلسه باشد. چون ۷ نفر تعیین شده بود و از گروه قومی هزاره دو نفر در آن جلسه بودند. «دکتريسجادی و من». قرار بود با اخضر ابراهیمی و مجددی در باره‌ی ماده‌هایی چون «چاپ پول»، «تحصیلات رایگان تا مقطع لیسانس»، «سرود ملی»، «زبان‌های رسمی» و ... صحبت شود. خلیل‌زاد و محقق هیچکدام قرار نبود در آن جمع باشند. منتهی در هنگام تشکیل جلسه هردوئای این‌ها آمده بودند که جالب خلیل‌زاد، محقق را بیرون کرد، ولی خودش تا آخر در همان‌جا ماند. سفیران ایران و پاکستان هم تلاش می‌کردند که اعمال نفوذ بکنند، ولی خیلی موفق نبودند.

در مورد حقوق اقلیت قومی و مذهبی در قانون اساسی چقدر اختلاف نظر و اتفاق نظر وجود داشت؟ آیا کسانی هم بودند که با واقعیت‌های قومی و مذهبی در قانون اساسی جدید مخالفت کنند؟ حساسیت‌ها به اندازه‌ای که انتظار می‌رفت، کسی نمی‌توانست بیرون بدهد. از قیافه‌ها می‌شد حساسیت‌ها را بخوانی، ولی کمتر بروز داده می‌شد.

حضور زنان در لویه‌جرگه تصویب قانون اساسی چقدر پررنگ و تاثیرگذار بود؟ از خانم‌های فعال که حضور داشتند یادآور شوید. درصدی که منظور شده بود، یک سوم بود. ولی میزان شرکت‌کننده به نظر نمی‌رسید که آن مقدار باشند. در مجموع رضایت‌بخش بود. متأسفانه نام‌های‌شان را در خاطراتم به ثبت رسانده بودم که با کم لطفی‌های آقای شریعتی، نه آن خاطرات چاپ شد و نه هم نسخه‌ای که خود تایپ کرده به ایشان فرستاده بودم، در اختیارم به همان نرم‌ابزار ورد قرار داد. به زور تبدیل کرده بودم، آن را برایم در یک سی‌دی داد که ویندوزهای جدید آن سی‌دی را نخواندند.

در مجموع حضور خانم‌ها امیدوارکننده بود و موضع‌گیری‌های‌شان هم خیلی به روز می‌نمود.

به عنوان سوال آخر، در گفت‌وگوهای بین‌الافغانی کدام مواد قانون اساسی باید به عنوان خط قرمز در نظر گرفته شود؟ فقط جمهوریت و قانون اساسی موجود، حالا نوع نظام اگر غیر متمرکز باشد که چه بهتر، ولی در صورت متمرکز با سه معاونت اگر منظور شود بسیار مناسب و همه‌شامل خواهد بود.



در قانون اساسی چقدر ارزش‌های جدید در نظر گرفته و چقدر ارزش‌های اسلامی رعایت شده است؟ در قانون اساسی دولت جمهوری اسلامی افغانستان آمده است. در قانون اساسی جاری افغانستان با این که در موارد زیادی با وضعیت پارادوکسیکالی رو به رو می‌شویم و ماده‌هایی در آن گنجانده شده که با میانی «اسلام سیاسی» سر سازش ندارند و کاملاً به روزند، با این وجود تأکیدی زیادی دارد به این که هیچ قانونی نمی‌تواند مخالف باورهای اسلامی در کشور «جمهوری اسلامی افغانستان» باشد. آری نام رسمی افغانستان در قانون اساسی، «جمهوری اسلامی افغانستان» است.

شما عضو لویه‌جرگه تصویب قانون اساسی بودید، در مورد فرایند تصویب آن بگویید؟ چیدمان تصویب قوانین به صورتی که پیش‌بینی شده بود، در چند مورد تطبیق نشد. یکی از نظر زمانی، بیش از آن چه که در نظر گرفته شده بود، زمان را به خود اختصاص داد. دیگر، شوهی کاری که باید اعمال می‌گردید، دقیقاً اجرا نشد. مجاهدین تا نتوانستند قلدوری نمودند و مواردی را به زور تصویب کردند. مواردی اصلاً به رأی گذاشته نشد. خلیل‌زاد بسیار جانب‌دارانه وارد معرکه شده بود و اخضر ابراهیمی کاملاً در دست خلیل‌زاد بود. دیگراندیشانی که در میان ۵۰۰ عضو لویه‌جرگه

چرا امریکا امضای موافقت‌نامه‌ی آوردن صلح در افغانستان را با طالبان یک دستاورد بزرگ می‌داند؟ همان طوری که مستحضرید، این توافق‌نامه فقط بین ایالات متحده آمریکا و طالبان امضا شده و برای حکومت افغانستان در آن توافق‌نامه، محلی منظور نشده است. مثل هر رویکرد سیاسی معمول در دنیای امروز، هم ایالات متحده و هم طالبان باور دارند که «برد-برد» بازی کرده‌اند.

جمهوری خواهان امریکا و شخص ترامپ این توافق‌نامه را به دو دلیل موفقیت به حساب می‌آورند: تعهدات انتخاباتی رییس‌جمهور ترامپ در زمان کمپاین انتخابات ریاست جمهوری به مرحله‌ی اجرا در می‌آید و تا زمان انتخابات بعدی ریاست جمهوری، تمام نیروها، یا حداقل بخش عمده‌ای از نیروهای خود را از افغانستان خارج می‌کند و یک بار سنگین چندین ساله را از دوش هزینه‌های دفاعی کشورش کم می‌نماید، راه را برای دور دوم ورودش به کاخ سفید فراهم می‌نماید تا بهانه‌ای نباشد به دست جناح رقیبش دموکرات‌ها.

طالبان، این توافق‌نامه را موفقیت به حساب می‌آورد، به این خاطر که به عنوان یک تشکل سیاسی از طرف قدرت اول جهانی به رسمیت شناخته می‌شود، نامش از لیست سیاه تروریستی خارج می‌گردد، رضایت کامل مقامات پاکستانی را به عنوان حامیان همشگی خود به دست می‌آورد، زمینه، بیش از حد تصور این گروه فراهم می‌شود تا در افغانستان به قدرت برسد و به «رؤیاهای» خود جامه‌ی عمل بپوشاند و «امارت اسلامی» را در افغانستان دوباره حاکم نماید.

طالبان تأکید دارند که در افغانستان امارت اسلامی در پوشش حکومت اسلامی ایجاد گردد. حکومت‌های اسلامی چقدر به نفع یک کشور چند قومی است؟ در لویه‌جرگه تصویب قانون اساسی فعلی افغانستان، یکی از ۱۵۷ نفری بودم که فرم مخالفت با نام و عنوان فعلی افغانستان را امضا کرده بودم. استدلال آن جمع ۱۵۷ نفری در آن زمان این بود که افغانستان کشوری است متشکل از گروه‌های قومی مختلف، مذاهب و ادیان مختلف. علیرغم این که بیش از ۹۸ درصد از جمعیت این کشور را مسلمانان تشکیل می‌دهند، ولی در همین کشور، کمتر از ۲ درصد پیروان ادیان دیگر هم که وجود دارند، حق دارند، با آسایش و آرامش زندگی کنند. در سطح مسلمانان هم فرقه‌های مذهبی گوناگونی وجود دارند که همه نیازمندند، کشوری داشته باشند که بشود مؤلفه‌های دموکراسی را به راحتی در آن پیاده نمایند. به خصوص برای اقلیت‌های ساکن در کشوری مثل افغانستان، یک دولت سکولار و حتی لائیک به درجاتی بهتر است تا یک دولتی که مبنای آن را اسلام سیاسی تشکیل بدهد. یکی از مشکلاتی که در همان زمان در رابطه با حاکمیت اسلام سیاسی مطرح بود، کشمکش‌های دو فرق تشیع و تسنن بود. دوستان امضاکننده استدلال می‌کردند که ممکن است مشکلاتی در مورد تطبیق قفاهت یکی از این دو گروه مذهبی پیش بیاید.

متأسفانه، این پیشنهاد ما با این که نماینده‌ی اتحادیه اروپا هم نظر موافق داشت، از طرف خلیل‌زاد و کرزی حمایت نشد و محسنی، سیاف، ربانی و مجددی خیلی به راحتی رد کردند و اصلاً به رأی گذاشته نشد. با این که در شیوه‌ی کاری لویه‌جرگه آمده بود، هر نظری که ۱۵۰ امضا را به همراه داشته باشد، باید به رأی گیری گذاشته شود. لذا، می‌شود گفت: «هر نظامی که برخاسته از یک ایدئولوژی (فرق نمی‌کند اسلامی یا غیر اسلامی) باشد، نمی‌تواند در یک جامعه‌ی چندقومی خالی از مشکل باشد.» به خصوص زمانی که نگرش‌ها در آن ایدئولوژی، بنیادی و افراطی‌اند. از این رو، حاکمیت «امارت اسلامی» در افغانستان یک فاجعه است و افغانستان تحت اداره‌ی «امارت اسلامی» هیچ وقت نمی‌تواند روی آرامش را ببیند. جامعه جهانی هم هر روزی، گامی به سوی جهانی شدن می‌گذارد، برای شان خیلی قابل قبول نیست که یک حاکمیت قرون وسطایی را در افغانستان نظاره‌گر باشد. امیدواری‌هایی وجود دارد که ایالات متحده امریکا بعد از فروکش کردن فضای انتخاباتی و روی کارآمدن دولت بعدی، حتی اگر خود ترامپ باشد، در این موضع خود تجدید نظر کند و طالبان را متقاعد نماید تا حقوق اقلیت‌ها و توازن جنسیتی را بپذیرد.

یکی از راه‌هایی که حکومت اسلامی ایجاد گردد، بایستی قانون اساسی تغییر داده شود یا تعدیل گردد. از تعدیل قانون اساسی طالبان سود می‌برند یا حکومت و مردم افغانستان؟ قانون اساسی موجود، اگرچه آن قانون اساسی تصویب شده‌ی لویه‌جرگه‌ی قانون اساسی نیست. متأسفانه، آقای کرزی با حق‌السکوت دادن به بعضی‌ها، به بیش از ۱۷ مورد در قانون اساسی دست‌برد زد و آن را از حالت اولیه خارج کرد. با این وجود، قانون اساسی فعلی افغانستان، قانون اساسی کم‌نظیر در تاریخ افغانستان و کشورهای منطقه است. بدیهی است که هر نوع تعدیل تحت فشار نگرش طالبانی، به ضرر مردم افغانستان تمام می‌شود. به جز از ماده‌هایی که مربوط به اختیارات ریاست جمهوری است. اگر این اختیارات محدودتر شود، قانون اساسی موجود کامل‌تر می‌شود. همچنین در نوع نظام که از تمرکزگرایی به سوی کثرت‌گرایی و پارلمانی پیش برود، به کمال قانون اساسی موجود افزوده است. در غیر آن هر نوع تبدیلی که در جهت «اسلام سیاسی» باشد، ملت افغانستان متضرر می‌شود. برای گردانندگان فعلی دولت، مهم باقی ماندن در قدرت است. برای این‌ها مهم نیست حتی اگر قانون اساسی از نو نوشته شود، چه رسد به این که تعدیل گردد، زیرا در بدنه‌ی این دولت اشخاص تأثیرگذاری هستند که از خط فکری خاصی برخوردار نیستند.

صلح دو برادر

جاده برایش

● سال چهارم ● شماره ۱۶۱ ● شنبه
● ۲۴ حوت ۱۳۹۸ ● ۱۴ مارچ ۲۰۲۰
● قیمت: ۲۰۰ افغانی

۹



کخه غزری لایق

سرنوشت تلخ توافق ژنو

و آینده‌ی مبهم موافقت‌نامه‌ی دوحه

زمانی که پیمان صلح میان تحریک طالبان و ایالات متحده‌ی امریکا به روز ۲۹ فبروری سال ۲۰۲۰ به امضا رسید، آگاهان کشور به یافتن هم‌سانی‌ها و دگرسانی‌ها میان این پیمان و توافقات ۱۴ اپریل سال ۱۹۸۸ میان دولت‌های افغانستان و پاکستان در ژنیو سرگرم شده‌اند. به باور من، پرداختن به این مهم، به ویژه در بند فریبندگی آرایه‌ها، به برآیندهای پایسته نمی‌انجامد و در یک دور مهمل، هم‌سنجی این دو پدیده‌ی بیگانه از هم در گاه‌نامه‌ی جنگ و صلح در نیم سده‌ی اخیر زادگاه ما را ناشدنی می‌سازد.

توافقات ژنیو که در پیامد گفت‌وگوهای غیرمستقیم میان افغانستان و پاکستان با پا درمیانی رو در روی سازمان ملل متحد و ضمانت اتحاد شوروی و ایالات متحده‌ی امریکا میسر شد، فرآورده‌ی زمانی بود که جهان پرتنش ما مرحله‌ی پایانی «جنگ سرد» و فرجام دوگانگی در آقایی بالای کره خاکی ما را از سر می‌گذشتاند. این توافقات که راه دراز گفت‌وگوهای هفت ساله‌ی غیرمستقیم میان دو دولت هم‌جوار را پشت سر گذاشته بود، در آخرین مرحله در هم‌سویی با نیازمندی‌های نوین دولت اتحاد شوروی و ناگزیری گذار آن کشور به سیاست «بازسازی» و «تفکر نوین»، پیش از همه به پرسمان بغرنج و چند پوسته‌ی خروج با عزت و امن نیروهای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان زمینه می‌ساخت. مذاکرات غیرمستقیم میان دولت‌های افغانستان و پاکستان که به یاری نماینده‌ی ویژه‌ی سرمنشی سازمان ملل متحد راه افتید و سرانجام به امضای «توافقات ژنیو» انجامید، هفت سال پیهم را در ۱۲ دور در برگرفت. نخستین نشست غیر مستقیم از ۲۶ الی ۲۴ جون سال ۱۹۸۲ در مقر دفتر اروپایی سازمان ملل متحد در ژنیو برپا گردید و آخرین نشست از ۲ مارچ تا ۸ اپریل سال ۱۹۸۸ در همان مکان صورت پذیرفت که در پیامد آن گفت‌وگوهای پیچیده و گران‌جان، به تاریخ ۱۴ اپریل سال ۱۹۸۸ با پادرمیانی سازمان ملل متحد و ضمانت دولت‌های اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا مراسم کوتاه و ده دقیقه‌ای امضای «توافقات ژنیو» میسر شد که به گفته‌ی آقای دیه‌گو کوردووز «مراسم بسیار سرد و شبیه مراسم تشییع جنازه بود.»

«توافقات ژنیو» از چهار پیمان جداگانه، ولی به هم‌پیوسته و ساختاری شکل یافته بود که در پیوند خرد ورز با هم‌دگر یک دست‌آویز ارزش‌مند برای حل پیچیدگی اوضاع در افغانستان و اطراف آن به شمار می‌رفت. «توافقات ژنیو» فراگیرنده‌ی این چهار پیمان معتبر بود:

یک؛ موافقت‌نامه‌ی دو جانبه بین جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان در مورد اصول دوجانبه به ویژه عدم مداخله.

دو؛ اعلامیه‌ی تضمین‌های بین‌المللی.

سه؛ توافق‌نامه‌ی دو جانبه بین جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان در مورد بازگشت داوطلبانه‌ی پناهندگان.

چهار؛ توافق‌نامه‌ی مربوط به مناسبات متقابل جهت حل و فصل مسایل مربوط به افغانستان.

«توافقات ژنیو»، چنان که در ماده‌ی پنجم سند چهارم تصریح گردیده بود، برگشت واحدهای نظامی اتحاد شوروی را طی ۹ ماهه خط‌کشی نموده بود که در دو مرحله تا ۱۵ فبروری سال ۱۹۸۹ به صورت کامل خاک افغانستان را ترک نمودند.

آن‌چه در نص «توافقات ژنیو»، به ویژه در سند نخستین، بالای پاکستان که از نام گروه‌های «جهادی» مستقر در آن کشور نیز نمایندگی می‌کرد، گردن‌باری شده بود، بی‌اعتنا باقی ماند. ماده‌ی دوم سند نخستین در ۱۳ بند جانب افغانستان و پاکستان را منجمله پای‌بند می‌ساخت که:

«... خودداری از مداخله‌ی مسلحانه، سرنگونی، اشغال نظامی با هر شکل دیگر مداخله‌ی پنهان یا آشکار علیه طرف دیگر معظم متعاهد، یا هر نوع اقدام مداخله‌جویانه نظامی، سیاسی یا اقتصادی در امور داخلی دیگر طرف معظم متعاهد، از جمله اقدامات تلافی‌جویانه‌ای که استفاده از زور را در بر می‌گیرد...»

خودداری از برانگیختن، تشویق یا حمایت مستقیم یا غیرمستقیم، فعالیت‌های مخالف یا جدایی‌طلبانه علیه دیگر طرف معظم متعاهد با هر نوع دست‌آویز و یا هر نوع اقدام دیگر برای برهم‌زدن وحدت یا تضعیف یا سرنگونی نظام سیاسی دیگر طرف معظم متعاهد.

جلوگیری از آموزش، تجهیز، تأمین مالی و گزینش نیرو از هر منشأ به منظور فعالیت‌های خصومت‌آمیز علیه دیگر طرف معظم متعاهد یا فرستادن نیروها به قلمرو دیگر طرف معظم متعاهد و متناسب با آن ممانعت از فراهم‌آوردن تسلیحات، از جمله تأمین مالی برای آموزش، تجهیز و انتقال نیروها...

ممانعت از هر نوع هم‌کاری، به کارگیری یا حمایت گروه‌های تروریست، خراب‌کاران یا عوامل خراب‌کاری علیه دیگر طرف معظم متعاهد.

ممانعت از حضور، پناه‌دادن در اردوگاه‌ها، پای‌گاه‌ها و یا شکل دیگر، سازمان‌دهی، آموزش، تأمین مالی، تجهیز و تسلیح افراد و گروه‌های سیاسی، قومی و نظایر آن در داخل مرزهای خود به منظور سرنگونی، ایجاد بی‌نظمی یا اغتشاش در قلمرو دیگر طرف معظم متعاهد و هم‌چنین متناسب به آن، خودداری از به کارگیری رسانه‌ها و حمل و نقل تسلیحات، مهمات و تجهیزات توسط چنین افراد و گروه‌ها...»

زمان پس از امضای «توافقات ژنیو» با سرسختی نشان داد که دولت پاکستان از تعهدات خویش در برابر دولت افغانستان سرپیچی پیشه نموده و در ستیزه با درون‌مایه‌ی پیمان‌ها به هیچ بند «توافقات» پایبند نه‌ماند. فهرست دنباله‌دار درازدستی‌های دولت پاکستان از پای‌بندی‌های «توافقات ژنیو» که خود در پای آن دست‌خط گذاشته بود، پیوسته از جانب دولت افغانستان به دولت‌های تضمین‌کننده‌ی پیمان و ملل متحد گزارش داده می‌شد و به یاری رسانه‌ها خبررسانی گسترده می‌گردید. پرونده‌ی تخطی‌های آشکار پاکستان از نص «توافقات ژنیو»، منجمله در برهه‌های «کتاب سبز» وزارت امور خارجه‌ی افغانستان با تمام کان‌وکیف آن‌ها بازتاب گسترده و انکارناپذیر یافته است.

حالا، زمانی که میثاق‌های صلح نام‌نهاد میان تحریک طالبان و ایالات متحده امریکا در دوحه به امضا رسیده و دلهره‌ی راه‌یابی «پیروزمند» طالبان در ساختار دولتی افغانستان بالا گرفته است، زمزمه‌ی تکرار سقوط وحشتناک حکومت‌داری دکتر نجیب‌الله، فروپاشی ساختارهای دولتی و عسکری کشور و برپایی حمام خون پس از اپریل سال ۱۹۹۲ بر دل‌ها و دماغ‌ها چیره گردیده و به گمانه‌زنی‌های جدا از راستینه‌گی‌های امروز زمینه می‌سازد. به نگر من، پرداختن به یافتن هم‌سویی‌ها میان «توافقات ژنیو» و پیمان صلح با طالبان و نیز پیش‌گویی تکرار غم‌نامه‌ی سقوط حاکمیت دکتر نجیب‌الله به ناگجایاب‌ی راه باز می‌کند که با واقعیت‌های امروزین جامعه‌ی افغانی وزدوبندهای جاری جهانی در تضاد است و در برابر پرسش‌های نوین بی‌پاسخ می‌ماند.

آن‌چه به پیامدهای «توافقات ژنیو» پیوند دارد، می‌توان روی چند نکته‌ی آتی مکث نمود:

یک

این «توافقات» با تمام زیر و بم خبررسانی‌های ناجایز، جای‌گاه دولت جمهوری افغانستان را به مثابه‌ی دولت معتبر دارای حاکمیت، تمامیت و استقلال و در چهره‌ی نهاد قانون‌مند و پایه‌دار در مناسبات جهانی و حقوق بین‌الدول تسجیل نمود.

دو
توافقات ژنیو بازگشت امن و باعزت واحدهای قشون اتحاد شوروی را به کشورشان زمینه‌سازی نمود که پروسه‌ی بیرون‌شدن‌شان از افغانستان در ۱۵ فبروری سال ۱۹۸۹ عملی گردید و دوام «جهاد» را از دیدگاه شرعی و سیاسی بی‌پایه ساخت.

سه

خلاف پیش‌بینی‌های دوست و دشمن، دولت جمهوری افغانستان با خروج نیروهای نظامی اتحاد شوروی در فبروری سال ۱۹۸۹ تا اپریل سال ۱۹۹۱ در چوکات دفاع مستقلانه، برتری خویش را در جنگ با دهشت‌افکنان «جهادی» و مداخله‌های خشن و آشکار دولت پاکستان تبارز داد و امید پیروزی تند «مجاهدین» پس از خروج نیروهای عسکری اتحاد شوروی از افغانستان را به یأس مبدل ساخت. به ویژه، پیروزی تام نیروهای جنگی جمهوری افغانستان در آزمون‌گاه جنگ جلال‌آباد که با حضور کادر افسری اردوی پاکستان در ماه مارچ سال ۱۹۸۹، یعنی یک ماه پس از خروج نیروهای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان سوق و اداره می‌شد، روی خیال‌بافی سقوط تند دولت جمهوری افغانستان در میدان جنگ خط درشت بطلان کشید.

چهار

«جهادی‌ها» و پشتیبان‌های پاکستانی و عربی شان باورمند شدند که نابودسازی دولت جمهوری افغانستان در میدان نبردهای جنگی و به وسیله‌ی فشار نظامی کار بیهوده و ناممکن است و با همین نتیجه‌گیری به ایجاد تماس‌های پنهان و آشکار رهبران تنظیم‌های «جهادی» با دولت افغانستان، در چوکات مشی جاری «مصالحه‌ی ملی» که از جانب دکتر نجیب‌الله عنوان گردیده بود، چراغ سبز داده شد. چنین گفت‌وگوها در لایه‌های گونه‌گون تا ماه اگست سال ۱۹۹۱، یعنی تا فروپاشی ساختار اتحاد شوروی به شکل سودمند و امیدوارکننده دوام یافت.

پنج

اتحاد شوروی به مثابه‌ی دوست افغانستان و یکی از تضمین‌کننده‌های «توافقات ژنیو» پای تعهدات خویش در مدرسانی به دولت جمهوری افغانستان در روشنی پیمان‌های پیشین خود ادامه داد و نی‌تنها دولت افغانستان را در انزوا و تنهایی قرار نداد، بلکه به کمک‌رسانی‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی خویش در چوکات قراردادهای شناخته‌شده‌ی دولتی تکانه‌ی جدی بخشید.

جمهوری افغانستان و دولت اتحاد شوروی با کمال راستی به درون‌مایه‌ی «توافقات ژنیو» وفادار باقی مانده و با وجود تخطی‌های خشن و آشکار پاکستان، به اجرای تعهدات خویش بدون تزلزل و دودلی استوارانه به پیش رفتند. این اندیشه که گویا دولت جمهوری افغانستان در پیامد «توافقات ژنیو» و بی‌میلی اتحاد شوروی در برابر حاکمیت‌دکنور نجیب‌الله با فاجعه‌ی سقوط روبه‌رو گردید از بنیاد نادرست و انحرافی است. دولت اتحاد شوروی در تعهدات خویش با دولت افغانستان هیچ کوتاهی و کاستی تبارز نداد و به تحویل‌دهی‌های اقتصادی و نظامی خویش تا فروپاشی اتحاد شوروی پای‌بند باقی مانده است.

فاجعه‌ی سقوط جمهوری افغانستان و فروریختن ساختارهای دولتی و عسکری حاکمیت دکتر نجیب‌الله پدیده‌ی دورانی است که پس از فروپاشی اتحاد شوروی در ۲۱ اگست سال ۱۹۹۱، فدارتیف روسیه به مثابه‌ی وارث اتحاد شوروی وارد عرصه گردید و با پشت‌پازدن یک‌جانبه و خاموشانه به تمام میثاق‌ها و پیمان‌ها میان دولت جمهوری افغانستان و اتحاد شوروی، سقوط حاکمیت دکتر نجیب‌الله و یورش ساختارهای «جهادی» شمال در تیانی با «ستون پنجم» در دست‌گاه حزبی و دولتی دکتر نجیب‌الله بالای شهر کابل را چاره‌سازی نموده و به «سوگ افغان» ابعاد تازه و خوف‌ناک بخشید.

آن‌چه در این فصل پرآشوب به پیمان صلح میان تحریک طالبان که از چند دستگی عذاب می‌کشد و ایالات متحده گره خورده، با آن‌که در آرایه از هستار دولت جمهوری افغانستان انکار صورت نه‌گرفته است، نمودار یک توافق غریبه است که در غیاب دولت افغانستان و خلاف میثاق‌های جاری در پیوندها میان دولت افغانستان و ایالات متحده و دور از چشم جهانیان با گروهی که در سرخط فهرست آدم‌کشان و تروریست‌ها جا داشته است، مایه‌ی سردرگمی و ندانم‌گرایی می‌گردد. این گام بی‌مسمی ایالات متحده که ناگزیری‌های حاکمیت آقای محمدآشرف غنی را به سود نیازهای درازمدت خویش در منطقه زیر پاژ نام فریبنده‌ی صلح بر آدم و عالم زورباری کرده است، بی‌گمان، با معاملی بودن ذات خویش، ثبات و امنیت را در افغانستان و منطقه مورد تهدید قرار داده، هم‌چشمی‌های سیاسی در درون و صف‌بندی‌های تازه در بیرون کشور را به مهمیز قهر بسته و هر آینه سبب دلهره، ترس و ناامیدی می‌گردد.

در این یادداشت بیشترین از دو کتاب زیر مایه برداشته شده است:

یک؛ عبدال وکیل: «از پادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان»، جلد دوم، چاپ اول، انتشارات یوسف‌زاد، کابل، سال ۱۳۹۵

دو؛ دیه گو کوردووز و سلک اس. هاریسون: «پشت پرده‌ی افغانستان»، برگردان اسدالله شفاپی، چاپ اول، انتشارات بین‌المللی اهدی، تهران، سال ۱۳۷۹



صلح دو برادر

جاده ریشه

سال چهارم • شماره ۱۶۱ • شنبه
۲۴ حوت ۱۳۹۸ • ۱۴ مارچ ۲۰۲۰

قیمت: ۲۰۰ افغانی



صلح دو برادر؛

برادر سوم نیز از مرکب اقتدار پابین آمد



کمال خالق ابراهیمی

است مبنی بر ارزش‌های جدید جامعه افغانستان نباشد و به هدف بازگشت طالبان به قدرت و تسخیر قدرت صورت گیرد. به نظر می‌رسد که برگشت آن‌ها به صحنه سیاسی افغانستان و قدرت ممکن است محدودیت‌های جدی برای فعالیت‌های رسانه‌های آزاد، موازین و قوانین حقوق بشری و وضع محدودیت بر زنان را بیشتر کند. امیدها به صلح نیز بیشتر بی‌زاری از خشونت و پایان دادن به بحران‌های متوالی بود که افغانستان سال‌ها درگیر آن است. سرانجام گفتگوهای نفس‌گیر صلح منجر به امضای توافقنامه صلح میان ایالات متحده آمریکا و طالبان شد. امضای این توافقنامه میان دو طرف نیز با بدبینی و خوش‌بینی‌های همراه بود. بدبینی‌ها ناشی از مواد و مفاد این توافقنامه بود که آشکارا به نفع گروه طالبان و به زیان و خسران مردم و دولت افغانستان بود. خوش‌بینی‌ها نیز ایستادگی مقامات دولت افغانستان و از جمله اشرف غنی در مخالفت با مفاد و مواد این توافقنامه بود. از جمله موارد ذکر شده در این توافقنامه آزادی ۵ هزار زندانی طالب از زندان‌های افغانستان بود که اشرف غنی علیه آن ایستاد و آن را خط سرخ دولت افغانستان اعلام کرد.

برای فهم بیشتر منازعات و اثبات این ادعا که چرا توافق‌های صلح در واقع توافق میان قومی است و مبنی بر ارزش‌های مثل دموکراسی، حقوق بشر و آزادی بیان نیست، به صورت موجز و گذرا جنگ چهل ساله افغانستان را مرور می‌کنیم. تاریخ چهل سال جنگ افغانستان به صورت واضح نشان می‌دهد که منازعات بیش از آن که ریشه در باورها و ارزش‌ها داشته باشد، ریشه قومی دارد. این ریشه قومی در تمام احزاب و جریان‌ها تاثیر گذاشت و چه بسا سبب شد که این احزاب از هم بپاشد و یا به گروه‌های کوچکتر تقسیم شود و هر کدام راه متفاوت را بروند. به طور نمونه، قبل از شکل‌گیری حزب جمعیت اسلامی افغانستان، نهضت اسلامی با تکیه بر آموزش‌ها و جهان‌بینی اخوان المسلمین در حال شکل‌گیری بود که کسانی مثل سیاف و ربانی از رهبران این گروه و مسعود و حکمتیار از نظامیان این جریان بودند. بعدها با شکل‌گیری حزب جمعیت اسلامی، گلبدین حکمتیار نیز عضو این حزب و مسئول نظامی آن بود. این وضعیت اما به دوام نیانجامید. حکمتیار حزب اسلامی را با محوریت قوم و زبان تاسیس کرد که پشتون‌های جمعیتی کنار ربانی و مسعود را خالی کردند و با حکمتیار رفتند. در آن‌سو جمعیت اسلامی با رهبری ربانی و فرماندهی مسعود با محوریت تاجیک‌ها و فارسی زبان‌ها ماند و به فعالیت‌های خود ادامه داد. پس از فتح کابل توسط مجاهدین، این دو حزب که در آغاز از یک ریشه آب می‌خوردند، جنگ‌های خانمان سوز را علیه همدیگر راه‌اندازی کردند. این وضعیت تنها به اینجا ختم نمی‌شود بلکه آگاهان باور دارند که دلیل جدایی احزاب چپ‌گرای افغانستان از جمله خلق و پرچم نیز بیشتر قومی و ستمی بود تا باورها و ارزش‌های تعریف شده آن دو حزب. گذشته از این‌ها، وقتی کابل به دست مجاهدین افتاد و حکومت نجیب‌الله عملاً شکست خورد، سربازان و افسران و جنرالان دولت کمونیستی هرکدام نه تنها دست از ایدولوژی و ارزش‌های خود برداشتند بلکه به گروه‌های جهادی قومی پیوستند و برای آنان جنگیدند.

دولت چپ‌گرای افغانستان که شکست خورد و مجاهدین پیروز شد، حکومت اسلامی تشکیل شد. با تشکیل حکومت اسلامی که جزو از آلمان‌ها و ارزش‌های والای جهاد به شمار می‌رفت، دیگر دلیلی برای جنگیدن باقی نمی‌گذاشت. نه تنها جنگ خاتمه نیافت بلکه بحران عمیق‌تر شد و منازعات آشکار و عربان قومی شد. گلبدین حکمتیار با تمام توان در برابر جمعیت اسلامی جنگید و حزب وحدت که خود را محذوف از قدرت می‌دانست نیز با دولت اسلامی وارد جنگ شد. عبدالعلی مزاری دبیرکل حزب وحدت اسلامی در سخنرانی خود وقتی دلایل جنگ‌های خونبار کابل را توضیح می‌دهد، می‌گوید که «در افغانستان شعارها مذهبی ولی عملکردها نژادی است». او این سخن را در پاسخ به این مساله بیان کرده است که چگونه حزب شیعی حرکت اسلامی به رهبری شیخ آصف محسنی می‌تواند در تمام مناسبات احزاب سنخ و دولت اسلامی شریک باشد و حزب وحدت نمی‌تواند اما این سخن به صورت کل توصیف کامل از منازعات افغانستان نیز است. او می‌گوید که شیخ آصف محسنی پذیرفته می‌شود به این دلیل که او به لحاظ قومی پشتون است هرچند به لحاظ مذهبی شیعه است. به هر حال منازعات قومی دلیل اصلی جنگ‌های داخلی در کابل بود و جنگ کابل تپه از ارزش‌های اسلامی شد. این جنگ‌ها سبب شد تا نیروی خشن ایدولوژیک قومی به نام طالبان از قندهار ظهور کند که با خشونت‌ورزی بی‌رحمانه به آسانی دیگر گروه‌های جهادی را از سر راه خود کنار زد و با خلق جنایات و قتل‌عام‌ها بر افغانستان مسلط شد. پس از تسلط شدن این گروه بر افغانستان و تاسیس امارت اسلامی بسیاری از چهره‌های سیاسی پشتون به عضویت این گروه درآمدند و یا حداقل تلاش کردند به این گروه کمک کنند. یکی از آن افراد حامد

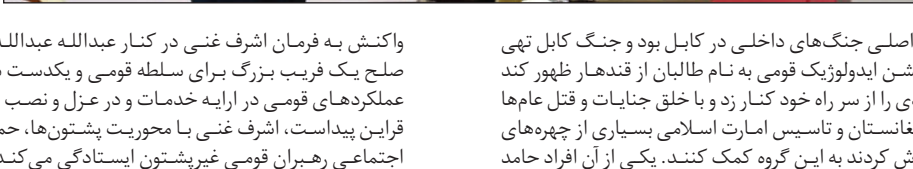
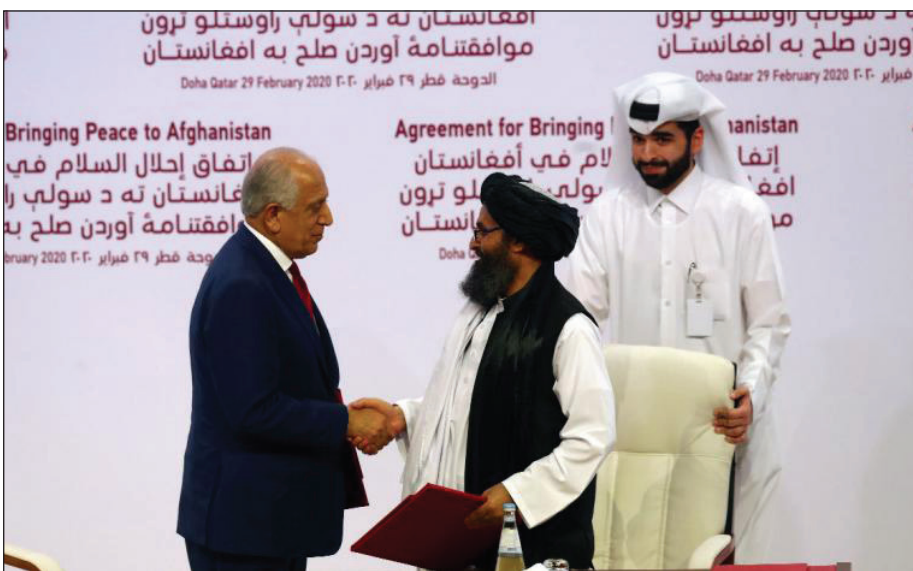
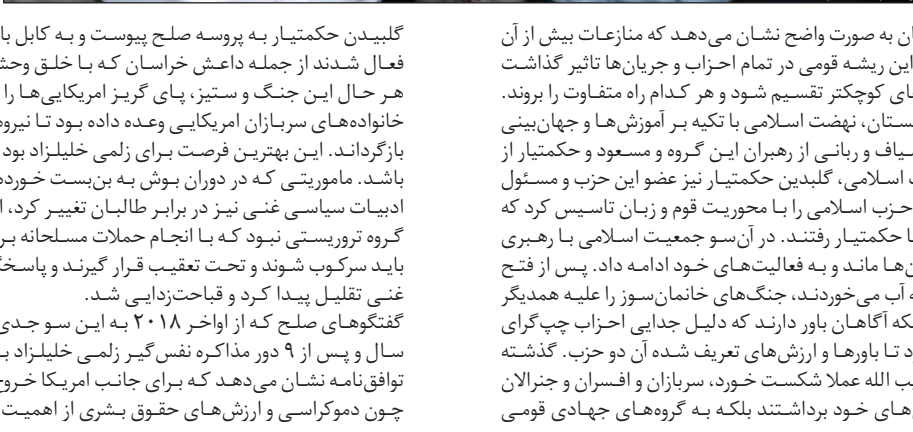
کرزی بود که در پاکستان تلاش می‌کرد تا کرسی نمایندگی این گروه را در سازمان ملل تصاحب کند. زمانی که آمریکا به افغانستان حمله کرد و طالبان از اقتدار افتاد و به حاشیه رانده شد. حامد کرزی این بار دموکرات شد و به ریاست جمهوری افغانستان تکیه زد. در همین گیرودار تلاش‌های نیز صورت گرفت تا آمریکا با طالبان صلح کند و از تصمیمات طالبان بگذرد. از جمله زلمی خلیل‌زاد طرح پیشنهادی صلح طالبان را به رئیس جمهور بوش تسلیم کرد اما آمریکا حاضر به گفتگو با طالبان نشد. در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ وقتی پرویز مشرف نخست وزیر پاکستان تصمیم به تصفیه مناطق قبایلی و سرکوب طالبان گرفت، اوضاع دوباره برگشت خورد و حامیان طالبان و یا کسانی که به لحاظ قومی با طالبان سمپاتی داشتند، تلاش‌ها برای صلح را از سر گرفتند. حامد کرزی یکی از کسانی بود که تلاش‌ها برای صلح را آغاز کرد. به نقل از بی‌بی‌سی در سال ۲۰۰۷ «جرگه صلح مشترک افغانستان و پاکستان» برگزار شد. این جرگه با صدور اعلامیه مشترک تروریسم را محکوم کرد و خواهان مذاکرات بیشتر و مصالحه شد. بعد از آن تلاش‌های کرزی برای صلح بیشتر شد و تلاش کرد تا به نحوی از طالبان قباح‌زدایی شود و از ادبیات منعطف در برابر طالبان استفاده شد. حامد کرزی بعد از آن دیگر طالبان را گروه تروریستی نگفت بلکه برای آن‌ها عنوان «برادران ناراضی» را بخشید. در سال ۲۰۱۰ «لویه جرگه مشورتی ملی صلح» برگزار شد که پیشنهاد تاسیس شورای عالی صلح را داد و از طرف طالبان و حزب اسلامی مورد قبول واقع نشد. در سال ۲۰۱۱ برهان‌الدین ربانی رئیس شورای عالی صلح کشته شد و در سال ۲۰۱۳ دفتر طالبان در شهر دوحه پایتخت دولت قطر گشایش یافت. در سال ۲۰۱۴ ماموریت امنیتی ناتو در افغانستان پایان یافت و همین‌طور افغانستان اولین انتقال مسالمت آمیز قدرت را تجربه می‌کرد.

در انتخابات ۲۰۱۴ اشرف غنی یکی از نامزدان پیشنهاد بود. او در سخنرانی کمپاینی در قندهار گفت، این عادلانه نیست که در زندان‌های افغانستان همه از یک قوم باشند و به یک زبان صحبت کنند. این سخن او در همان زمان نیز جنجالی شد و بعدها که انتخابات به بن‌بست خورد و با پادرمیانی آمریکا، حکومت وحدت ملی میان تیم‌های رقیب شکل گرفت، ترس اصلی از رهایی زندانیان طالب بود. در سال ۲۰۱۵ با اعلام خبر مرگ ملا عمر رهبر طالبان، ملا منصور به عنوان جانشین او معرفی شد و در حمله پهباد آمریکایی در کوئته پاکستان کشته شد و ملا هبت‌الله رهبری این گروه را به عهده گرفت. با گذشت هر روز گفتگوهای صلح جدی شد و آمریکا نیز از جنگ افغانستان خسته و ناامید می‌شد. یک سال پس از آن

گلبدین حکمتیار به پروسه صلح پیوست و به کابل بازگشت. در این سال‌ها گروه‌های تروریستی دیگر در افغانستان فعال شدند از جمله داعش خراسان که با خلق وحشت و جنایت‌های بی‌شمار تقریباً طالبان را به حاشیه راندند. به هر حال این جنگ و ستیز، پای گریز آمریکایی‌ها را از افغانستان جدی‌تر کرد. مخصوصاً که رئیس جمهور ترمپ به خانواده‌های سربازان آمریکایی وعده داده بود تا نیروهایش را از افغانستان بیرون کند و به آغوش خانواده‌های آنان بازگرداند. این بهترین فرصت برای زلمی خلیل‌زاد بود تا یک بار دیگر ماموریت جدید در افغانستان بگیرد و پیگیر صلح باشد. ماموریتی که در دوران بوش به بن‌بست خورده بود، اکنون بهترین فرصت برای انجام آن بود. در همین حال ادبیات سیاسی غنی نیز در برابر طالبان تغییر کرد، او طالبان را مخالفان سیاسی دولت خواند. برای او دیگر طالبان گروه تروریستی نبود که با انجام حملات مسلحانه بر نیروهای امنیتی افغانستان و وارد کردن تلفات بر غیرنظامیان، باید سرکوب شوند و تحت تعقیب قرار گیرند و پاسخگو باشند. طالبان از برادران ناراضی کرزی به مخالفان سیاسی غنی تقلیل پیدا کرد و قباح‌زدایی شد.

گفتگوهای صلح که از اواخر ۲۰۱۸ به این سو جدی شد، پس از طی کردن فراز و نشیب‌های طولانی در یک و نیم سال و پس از ۹ دور مذاکره نفس‌گیر زلمی خلیل‌زاد با طالبان، بالاخره توافق‌نامه صلح به امضا رسید. مواد و مفاد این توافق‌نامه نشان می‌دهد که برای جانب آمریکا خروج آبرومندانه از افغانستان هدف اصلی است و ارزش‌های دیگری چون دموکراسی و ارزش‌های حقوق بشری از اهمیت چندانی برخوردار نیست. ماده‌های این توافق‌نامه سراسر باج دادن به طالبان است و در آن از ارزش‌های جدید جامعه افغانستان هیچ حرفی به میان نیامده است. همان‌طور که از جمهوری و یا جمهوری اسلامی و حمایت از حقوق بشری افراد و شهروندان کشور نیز سخنی به میان نیامده است.

یک روز پس از امضای این توافق‌نامه اشرف غنی روی موارد توافق شده انگشت گذاشت. از جمله آزادی ۵ هزار زندانی طالب را خط سرخ عنوان کرد و گفت از صلاحیت‌های آمریکا نیست. این جبهه‌گیری برای چند روز مثل یک قرص روان گردان در جامعه عمل کرد و خوش‌بینی‌های را نیز ایجاد کرد که اشرف غنی می‌تواند از نظام و ارزش‌های جدید دفاع کند و در محوریت دولت همه چیز قابل دفاع است. پس از جنجالی شدن انتخابات و اعلام پیروزی هر دو تکت انتخاباتی و برگزاری مراسم تحلیف، آنچه اتفاق افتاد با آنچه ادعا می‌شد، تفاوتش از زمین به آسمان رفت. اشرف غنی صرفاً برای حضور دیپلمات‌های آمریکایی در مراسم تحلیف خود، فرمان آزادی ۵ هزار زندانی طالب را صادر کرد. او نتوانست آن اقتدار میان‌خالی خود را برای چند روز محدود حفظ کند. این عمل او به مثابه شوک در جبهه‌های ضد طالب عمل کرد و فضای سیاسی و گفتگوهای صلح را نیز قومی کرد. اکنون در واکنش به اقدامات اشرف غنی و خلیل‌زاد، اقلیت‌های قومی هزاره و تاجیک و ازبیک در واکنش به فرمان اشرف غنی در کنار عبدالله عبدالله ایستاده‌اند و رهبران قومی احساس می‌کنند که گفتگوهای صلح یک فریب بزرگ برای سلطه قومی و یکدست‌سازی قدرت بوده است. اشرف غنی قبل از این نیز متهم به عملکردهای قومی در ارائه خدمات و در عزل و نصب و استخدام‌ها در ادارات ملکی و نظامی بوده است. آنچه که از قراین پیداست، اشرف غنی با محوریت پشتون‌ها، حمایت خلیل‌زاد به پیش می‌رود و عبدالله با تکیه بر پایگاه‌های اجتماعی رهبران قومی غیرپشتون ایستادگی می‌کند.



صلح دو برادر

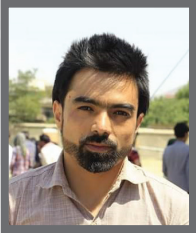
جابه‌ریش

● سال چهارم ● شماره ۱۶۱ ● شنبه ۲۴ حوت ۱۳۹۸ ● ۱۴ مارچ ۲۰۲۰

● قیمت: ۲۰ افغانی

۱۱

مصدق‌های نسل‌زدایی طالبان در افغانستان



کڅ خالق ابراهيمی

گفت‌وگوهای صلح به توافقات میان ایالات متحده آمریکا و گروه طالبان منجر شده که این توافقات روی موارد مختلف از جمله، خروج نیروهای خارجی، آغاز گفت‌وگوهای بین‌الافغانی، رهایی پنج هزار زندانی طالبان از زندان‌های داخلی و خارجی آن هم بدون قیدوشرط و آتش‌بس میان دو طرف، صورت گرفته است. در این میان یکی از موضوعات مهم که انتظار می‌رفت روی آن گفت‌وگو شود به چشم نمی‌خورد و آن اینکه: طالبان به عنوان یک گروه جنایت‌کار شناخته می‌شود که جنایت‌های ضدبشری را مرتکب شده‌است. به طور مشخص می‌توان از جنایت علیه بشریت، جنایت جنگی، جنایت تجاوز و نسل‌کشی یادآوری کرد. حالا پرسش این است که جنایات انجام شده توسط طالبان مکافات هم دارد یا خیر؟ اگر مکافات دارد پس چرا به جای ایستادن در جایگاه متهمان در دادگاه‌های کیفری بین‌المللی در میز گفت‌وگو می‌نشینند و زندانیان آن بدون قیدوشرط باید از زندان‌ها آزاد شوند. برای یادآوری هم که شده از جنایت‌های ضدبشری از جمله نسل‌کشی (Genocide) که طالبان مرتکب آن شده باب بحث را می‌گشاییم.

ام‌الجنایت؛ نسل‌زدایی/ نسل‌کشی

«وحشی‌گری» و «ویران‌گری» از مشخصه‌های اصلی نسل‌کشی است و به همین دلیل نسل‌زدایی را ام‌الجنایت تعبیر کرده‌اند. به عبارت بهتر نسل‌کشی با این دو مشخصه از جنایت‌های ضد بشری دیگر تفکیک می‌شود. گروه‌هایی که این دو شیوه را برای به دست آوردن قدرت پیشه می‌کنند مرتکب نسل‌کشی هم می‌شوند. منظور از وحشی‌گری نابودی تتمدی اجتماعات و منظور از ویران‌گری انهدام آثار فرهنگی و هنری آن گروه‌هاست که تجلی بخش تمدن و گوهر آن‌هاست. سالیان متممادی و درازی باید بگذرد تا تمدن و فرهنگ و زبان و سیاست و نهادهای اجتماعی شکل بگیرد، اما نسل‌کشی در یک چشم به هم زدن آن را به ویرانه تبدیل می‌کند. هدف و عملیات هماهنگ شده که شالوده زندگی گروه‌های مخالف را نشانه می‌گیرد را نسل‌کشی خوانده‌اند. هرچند در فارسی ژنوساید را نسل‌کشی ترجمه کرده‌اند، اما آنچه که بیشتر می‌تواند این مفهوم را توضیح دهد، «نسل‌زدایی» است. در نهم دسامبر ۱۹۴۸ اولین پیمانگی که توسط مجمع عمومی سازمان ملل تصویب شد کنوانسیون «جلوگیری از نسل‌کشی و مجازات آن» بود. این کنوانسیون یک روز قبل از تصویب اعلامیه جهانی حقوق‌بشر به تصویب رسید. براساس ماده دوم این کنوانسیون نسل‌کشی را با انجام اعمال ذیل که به نیت نابود کردن تمام یا قسمتی از یک گروه ملی، قومی، نژادی و مذهبی صورت گیرد، معنا کردند: قتل اعضای گروه، صدمه شدید روحی یا جسمی به سلامت اعضای گروه، تحمیل کردن شرایط زیست نامناسب، جلوگیری از تولد و تناسل و هم‌چنین جابه‌جایی تحمیلی اعضای گروه و مخصوصا اطفال. (باقی مریم، مهرنامه، شماره ۱۸، سال ۱۳۹۰، ص ۱۹۸)

طبق مشخصه‌ها و ویژگی‌هایی که از نسل‌کشی داریم حالا باید برای ما روشن شده باشد که گروه طالبان مرتکب چنین جنایتی شده‌اند یا نه. علی‌رضا روحانی (حقوق‌دان) با گرایش حقوق بشری و استاد دانشگاه در مصاحبه‌ای با جاده ابریشم می‌گوید که تاریخ افغانستان پر از صحنه‌های تکان‌دهنده از وقوع جرایم و جنایات جنگی، جنایت علیه بشریت و نسل‌کشی مشهود و غیرقابل انکار است. او می‌گوید که هرچند در این مورد تحقیق و مستندسازی بی‌طرفانه انجام نشده است، اما در میان حقوق‌دانان و سازمان‌های حقوق‌بشری اجماع نظر وجود دارد که با توجه به آن نمی‌توان از ارتکاب جنایت جنگی و نسل‌کشی طالبان چشم‌پوشی کرد. روحانی می‌گوید: «موارد متعددی از نقض‌نامه آن سلسله اقدامات نمونه عینی از یک نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت و موارد از این قبیل به صورت متعدد و مکرر در گوشه گوشه افغانستان و به ویژه مناطق خاص افغانستان (مناطق مرکزی یا هزاره‌جات) منصوب به طالبان است». قضاییگی که در دوران حاکمیت گروه طالبان زیر عنوان امارت اسلامی مخصوصا برای گروه قومی هزاره رخ داده است، از مصداق‌های جنایت‌های علیه بشریت و و نسل‌کشی محسوب می‌شوند. علی رضا روحانی می‌گوید که نیاز است تا تمام این اتفاقات به صورت منصفانه و بی‌طرفانه بررسی و مستندسازی شوند تا از این طریق به تحلیل گرفته و رسیدگی شود. رسیدگی به پرونده‌هایی چون نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت از صلاحیت‌های دادگاه کیفری بین‌المللی (ICC) است که در سال ۱۹۹۸ در کنفرانس دیپلماتیک رم، از ۱۶۰ کشور شرکت‌کننده ۱۲۰ کشور اساس‌نامه آن را امضا کردند. افغانستان در جمع کشورهای عضو کنوانسیون‌هاست و به همین دلیل ملزم به رعایت اساس‌نامه و مرام‌نامه‌های این کنوانسیون‌ها می‌باشد. (روحانی، علی‌رضا، جاده‌ابریشم، شماره ۱۳۲، ص ۱۶)

مصدق‌های نسل‌زدایی طالبان در افغانستان

الف- کشتار اعضای گروه: یکی از مهم‌ترین معناهای نسل‌زدایی، قتل یا کشتار اعضای یک گروه قومی، مذهبی، نژادی و سیاسی به هدف نابودی است. نمونه‌های این نوع رفتار را می‌توان در برخورد گروه طالبان با هزاره‌های افغانستان یافت. طالبان در دوران حاکمیت خود دست به اقداماتی زدند که شاید از پیامدهای حقوقی آن بی‌خبر بودند که آن سلسله اقدامات نمونه عینی از یک نسل‌کشی است. مخصوصا طالبان با تسخیر ولایت بلخ در سال ۱۳۷۷ دست به نسل‌کشی هزاره‌های آن ولایت زدند. البته که این اقدام طالبان تنها به ولایت بلخ خلاصه نشد، بلکه نمونه‌های دیگری آن را می‌توان به کشتار هزاره‌ها در یکه‌اولنگ بامیان و کندی‌پشت ولایت زابل اشاره کرد. مختار وفایی روزنامه‌نگار که خود نیز از ولایت بلخ است گزارش‌های رویداد ۱۷ اسد ۱۳۷۷ را مستند کرده است، می‌نویسد که وقتی طالبان با سومین حمله گسترده و تلافی‌جویانه بر شهر مزار شریف مسلط شدند، ملا عبدالمنان نیازی والی طالبان در بلخ اعلام کرد که نیروهای طالبان برای سه روز فرصت دارند تا هزاره‌های «راضی» را بکشند. یک سال قبل از این رویداد طالبان دوبار بالای شهر مزار حمله کردند که هر دو بار نه تنها با مقاومت هزاره‌ها رو به رو شده بودند بلکه شکست سختی از سوی نیروهای مردمی و حزب وحدت خورده بودند. به همین دلیل آن‌ها دست به اقدام تلافی‌جویانه زدند و برای سه روز کوچه به کوچه و روستا به روستا دنبال هزاره‌ها می‌گشتند و تعدادی را که گیر آوردند به رگبار بستند. تنها در ولسوالی چمتال ۳۶۰ هزاره را کشتند. همین‌طور در شهر مزار باشندگان قزل‌آباد و سیدآباد که عمدتا هزاره بودند مورد کشتار بی‌رحمانه طالبان واقع شدند. آمار رسمی از تعداد کشته‌شدهگان در دست نیست اما آنچه بر مردم هزاره مزار رفته است، شاهدان عینی آن را بی‌رحمانه و وحشیانه خوانده است. مناطق هزاره‌نشین شهر مزار شریف از جمله کارته زراعت، سیدآباد، دشت شور، یلمرب، علی‌چوپان، حاجت‌روا، قزل‌آباد و هزاره‌های دو منطقه پالوزاولی و خلجپی ولسوالی چمتال این ولایت مردان خود را از دست دادند و زنان فشارهای مضاعف زندگی را متحمل شدند. (وفایی مختار، سه هولناک‌ترین روز تابستان، جاده ابریشم، صنعت ترور، شماره ۱۳۲، ص ۴)

کشتار یکاولنگ: دیده‌بان حقوق بشر در افغانستان طی یک گزارش مفصل کشتار مردم یکاولنگ که توسط طالبان انجام شده را چنین بیان کرده است: کشتار دسته جمعی در یکاولنگ به تاریخ ۶جنوری ۲۰۰۱ آغاز و به مدت شش روز ادامه داشت. در ضمیمه‌ی این گزارش، مشخصات ۱۲۴ نفر با نام و نام پدر و محل سکونت آن‌ها نیز منتشر شده است. در صفحه سوم این گزارش آمده‌است: به تاریخ ۱۹ جنوری ۲۰۰۱ کوفی عنان سرمنشی سازمان ملل متحد بیانیه‌ای را صادر کرد که در آن آمده است: براساس گزارش‌های دقیق کشتار مردم ملکی یکاولنگ عمدی بوده است. در این گزارش نحوه ورود و عملیات گروه طالبان را چنین توضیح می‌دهد: قوماندانان حاضر در این عملیات، ملا بهزاد، قاری احمدالله غزنی وزیر امنیت طالبان، ملا عبدالستار قمتندان نظامی هزارستان، ملا عبدالله سرحدی، ملا عبدالسلام راکتی قبلا قمتندان اتحاد اسلامی شرکت داشته‌اند. به نقل از این گزارش، آنان مردمان ملکی که در منازعات هیچ نقشی نداشتند را هدف قرار دادند و گروه گروه کشتند. بیشتر این آمارها مربوط به یک کشتار جمعی در یکاولنگ می‌شود. در گزارش‌های منتشر شده توسط عفو بین‌الملل آمده‌است که طالبان شمار زیادی از افراد ملکی را از خانه‌ها، منبرها و مساجد گرفتار کرده، دست‌های قربانیان را با لنگی/دستار بستند و به طور دسته‌جمعی تیرباران کردند. قربانیان این حادثه از قریه‌های دره علی، مندیک، فیروزبهار، پرجویک، گنبدی، کشکک، آخندان، کته‌خانه، بیدمشکین، گردبید و سایر مناطق این ولسوالی بوده‌اند. (مصباح، عبدالصیر، جاده‌ابریشم، قتل عام یکاولنگ؛ ریشه‌ها و پرسش‌ها، شماره ۱۳۲، ص ۵)

صدمه شدید به سلامت روحی افراد: بند دوم تعریف نسل‌زدایی وارد کردن صدمه شدید روحی به افراد یا اعضای یک گروه قومی، نژادی، مذهبی و سیاسی گفته شده است. صدمه روحی شامل تحت فشار دادن اعضای گروه به لحاظ مختلف به هدق نابودی یا کوچیدن از جایی به جایی یا متواری کردن افراد از سرزمین و خانه و کاشانه‌شان است. هم‌چنین از دیگر بخش‌های این تعریف شامل مسایلی مثل استفاده از مواد مخدر یا عمومی‌سازی مواد مخدر از جمله وسایل ارتکاب نسل‌کشی به شمار می‌آید. نسل‌زدایی به این معنا که یک امر تدریجی برنامه ریزی شده برای حذف یک گروه به دلایل قومی، مذهبی و نژادی با استفاده از هر وسیله‌ای که بتواند به آنان صدمه روحی بیشتری بزند، طالبان برای خلق وحشت در میان هزاره‌ها از هیچ تاکتیکی دریغ نکردند. آن‌ها در مزار شریف مردان هزاره‌ها در جلوی چشمان زنان و کودکان آن‌ها تیر باران کردند و از این طریق صدمات روحی شدید به تمام اعضای گروه قومی هزاره وارد شد. برعلاوه خانواده‌های قربانیان که کشته شدن مردان‌شان را در جلوی چشم‌شان دیده بودند، فتواهای متعدد طالبان در باب رافضی خواندن و کافر خواندن هزاره‌ها امر مزید برعلت بود. گروه طالبان غیر از تیر باران کردن مردان هزاره به تاکنیک‌های دیگری که بتواند وحشت بیشتر در میان اعضای این گروه قومی خلق کند، نیز به کار بستند. از جمله بستن افراد به موتر و کشاندن آن‌ها در روی سرک، زجرکشی از جمله بریدن بینی و گوش و کشیدن چشم مردم از جمله مواردی است که گروه طالبان به کررات مرتکب آن شده‌اند. از جانب دیگر طالبان تبدیل به یک گروه مافیایی شدند که در سال‌های از طریق کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر خود را ارتزاق می‌کردند. همان‌طور که در آغاز مطلب ذکرش رفت، مواد مخدر و تولید و توزیع آن و وصل بودن به بنگاه‌های اقتصادی و درآمدزایی آن به خودی خود مصداق نسل‌کشی به حساب می‌رود. (مهرنامه، همان / جاده ابریشم، همان) تحمیل کردن شرایط نامناسب زیستی: این بخش از سومین بند تعریف نسل‌زدایی است. تحمیل کردن شرایط نامناسب زیستی به وضعیتی گفته می‌شود که در آن گروه‌های قومی، نژادی و مذهبی تحت فشارهای خاص اقتصادی و معیشتی قرار داده شوند تا با استفاده از این طریق زمینه نابودی تدریجی آنان را فراهم کند. نابودی تدریجی به این معنا که شرایط دشوار زندگی باعث گسترش فقر، محدودیت دسترسی به خدمات و نداشتن آزادی‌های انجام فعالیت‌های اقتصادی منجر شود. در نهایت امر این فشارها باعث تخلیه سرزمینی یا کوچ اجباری و یا مهاجرت گروهی می‌شود. در این قسمت نیز قابل یادآوری است که طالبان با مسلط به هزارستان برعلاوه کشتارهای گروهی که در مزار و یکاولنگ و کندی‌پشت و جاهای دیگر انجام داد، گروه قومی هزاره را در تحریم شدید اقتصادی قرار داد. روایت‌هایی که از این ماجرا برای رسانه‌های ملی و بین‌المللی نوشته شده، تصدیق‌کننده این امر است که طالبان ویژگی سوم نسل‌کشی/نسل‌زدایی را نیز به کار برده‌اند. در این روایت‌ها آمده است که طالبان قوم هزاره‌ها در شرایط نامناسب اقتصادی قرار دادند که قیمت مواد اولیه خوراکی در بسیاری از مناطق هزاره‌نشین تقریبا سرسام‌آور شده بود و بسیاری از مردم قدرت خرید را از دست داده بودند. ملک شفیع‌ی نویسنده و فعال حقوق بشر که در آن دوره در بخش‌های از هزارستان سفر کرده بود و جنایت‌های طالبان در مزار را مستند کرده بود، می‌نویسد که مردم هزاره در مناطق جاغوری چون نمی‌توانستند آرد گندم بخرند، از آرد جو و جواری و حتا شخل که تغذیه حیوانی است، استفاده می‌کردند. در این یادداشت‌ها آمده‌است که مردم هزاره مواد اولیه خوراکی به صورت قاچاقی با قیمت گزاف تهیه می‌کردند. تنها به اینجا خلاصه نمی‌شود بلکه طالبان در سال‌های اخیر مسیره‌ای منتهی به هزارستان را ناامن کرده‌اند. این ناامنی تاحدی گسترش یافته‌است که سفر برای افراد عادی یا تحصیل کرده تقریبا در این مسیرها ناممکن شده است. طالبان با ایجاد کمین‌گاه در مسیرهای منتهی به هزاره‌جات، مردم هزاره را به لحاظ روحی و اقتصادی تحت فشارهای مضاعف قرار داده‌اند. گروه طالبان در سال‌های اخیر هم‌چنان به حملات ویرانگرانه‌ای خود بالای مناطق هزاره‌نشین ادامه داده‌اند که از آن جمله می‌توان حملات آنان به روستای میرزاولنگ، ولسوالی خاص ارزگان، ولسوالی مالستان ولایت غزنی و هم‌چنان حمله بالای مردم هزاره ولسوالی جاغوری که منجر به آوارگی و از بین رفتن شالوده زندگی مردم شد، اشاره کرد. (مهرنامه، همان / جاده ابریشم، همان / ملک شفیع‌ی، روزنامه جامه‌باز، خاطرات ظلمت)

ویران‌گری/ نسل‌کشی فرهنگی یا نسل‌کشی سفید

رافوئیل لمکین لهستانی اولین کسی بود که ماموریت گرفته بود تا پیش‌نویس قانون جلوگیری از نسل‌کشی و مجازات آن را بنویسد، او در آغاز مفهوم نسل‌کشی را با دو خصیصه وحشی‌گری و ویرانگری تعریف می‌کند. وحشی‌گری همان نابودی تتمدی اجتماعات است که کشتار اعضای گروه، صدمه روحی به آنان و تحمیل شرایط نامناسب زندگی را شامل می‌شود. ویران‌گری بیشتر وجهه فرهنگی دارد که از این طریق میراث‌های فرهنگی و هنری گروه قومی یا نژادی و مذهبی خاص را نابودی می‌کنند. این وضعیت را با دو مفهوم دیگری چون نسل‌کشی فرهنگی یا نسل‌کشی سفید نیز یاد کرده‌اند. نسل‌کشی فرهنگی حالا در جمع جرایمی قرار دارد که مرتکبین آن باید به مکافات عمل‌شان برسند. خوبی کنوانسیون جلوگیری از نسل‌کشی نیز این است که نه تنها نسل‌کشی و جنایت‌های دیگر را جرم می‌پندارد، بلکه انکار این جنایات را نیز جرم انگاری کرده است. برعلاوه آن تولید ایده نسل‌کشی، ترغیب و تشویق به این جنایت یا سهم‌گیری‌های غیرمستقیم به این جنایت‌ها نیز جرم پنداشته می‌شود. (مریم باقی، شنیع‌ترین جرم جهانی، مهرنامه، شماره ۱۸، تهران، ۱۳۹۰، ص ۱۹۸). مطابق به تعریفی که از نسل‌زدایی فرهنگی ارایه شد، گروه طالبان نه تنها مرتکب کشتار گروهی قوم هزاره، وارد کردن صدمه شدید روحی و روانی و تحمیل کردن شرایط زیست نامناسب، دست به نسل‌کشی فرهنگی نیز زده‌اند. آنان بعد از کشتار بی‌رحمانه مردمان هزاره در مزار و یکاولنگ، تحریم اقتصادی هزارستان، روا داشتن خشونت‌های نمادین به منظور صدمه زدن روحی به مردم هزاره، در ماه حوت ۲۰۰۱ دست به تخریب بودای بامیان بزرگترین میراث فرهنگی بشر زد. بوداهای بامیان به لحاظ تاریخی و فرهنگی به مردمان قومی و بومی هزاره متعلق است که طالبان خواستند در آخرالامر با انهدام آن‌ها تاریخ و شالوده‌های تاریخی هزاره‌ها را نیز از بین ببرند. این‌گونه مرتکب نشل‌کشی فرهنگی نیز شدند.

پایان سخن

گروه طالبان تاکنون از سوی نهادهای معتبر بین‌المللی متهم به ارتکاب جنایت‌های گوناگونی چون جنایت علیه بشریت، جنایت جنگی و در نهایت مرتکب نسل‌زدایی نیز شده‌اند. در آخرین مورد سازمان عفو بین‌الملل در واکنش به تیرباران شدن صمد امیری مسئول دفتر ساحوی کمیسیون حقوق بشر در ولایت غور، طالبان را متهم به ارتکاب جنایت جنگی کرده‌اند. در مورد نسل‌کشی نیز این سوال پرسیده می‌شود، چند نفر کشته‌شود تا نسل‌کشی قلمداد شود؟ جواب مشخص ندارد و با تعداد مشخص ندارد که چند نفر کشته‌شوند تا این جرم را نسل‌کشی تعریف کرد، اما ویژگی‌ها و معنایی را که از نسل‌کشی بیرون داده‌اند نشان می‌دهد؛ هر گروه قومی که شاهد جنایت‌های چون قتل گروهی، صدمه دیدن شدید روحی، تحمیل کردن شرایط نامناسب زیستی و ویران‌گری را تجربه کرده باشند، در واقع در معرض نسل‌کشی قرار گرفته‌اند. با این حال، گروه طالبان در برابر هزاره‌های افغانستان مرتکب نسل‌کشی یا ام‌الجنایت شده‌اند. نسل‌کشی را به دلیل سنگینی و فاجعه‌بار بودن آن، ام‌الجنایت یا مادر جنایت‌ها خوانده‌اند که طالبان مرتکب آن نیز شده‌اند. با توجه به اتهام‌ها و ادعاهای که علیه طالبان وجود دارد، باید این گروه در تمام گفت‌وگوها پاسخ‌گو باشند. مخصوصا این‌که قسمت بزرگی از این جنایات در زیر تسلط امارت اسلامی طالبان در افغانستان انجام شده است، حالا اگر طالبان در گفت‌وگوهای صلح اصرار بر نظام امارت اسلامی دارند باید جرم‌های را که مسوولان امارت اسلامی مرتکب شده‌اند، نیز بپذیرند. هرچند ممکن است که مذاکره‌کنندگان فعلی طالبان در این جنایات دست نداشته باشند اما به دلیل بودن در این گروه، حمایت از این گروه و تشویق و ترغیب و باورهای آنان به چنین جنایات بالاخره باید طالبان را وادار به پاسخ‌گویی کند. طرح این مسایل در میز مذاکره با طالبان حداقل این حسن را دارد که زندانیان طالبان نباید آنگونه که توافق شده است، بدون قید و شرط آزاد شوند و طالبان از یک گروه جنایتکار به آسانی تبرئه شوند.

صلح دو برادر

ساختار تشکیلاتی طالبان
امیر: ملا هیبت الله آخندزاده
آخرین مرجع سیاسی، مذهبی و
امور نظامی و رئیس شورای رهبری



معاون
ملا اختر منصور
بود

کشته شده



ملا اختر منصور
رهبر پیشین که در یک حمله پهبادی می
۲۰۱۸ کشته شد.

ملا اختر منصور معاون ملا عمر بود



ملا عمر، بنیان گذار و رهبر پیشین
طالبان که در جولای ۲۰۱۵ خیر
مرگش منتشر شد.

معاونان:
سراج الدین حقانی
فرمانده نظامی و عملیاتی
شبکه حقانی



ملا محمد یعقوب
فرزند ملا عمر بنیان گذار
طالبان



شورای رهبری متشکل از ۱۸ نفر است و مسؤلیت این شورا، تبیین استراتژی، سیاستگذاری و تصمیمگیری نهایی است. افراد آن را وزیران، دیپلمات‌ها، والی‌ها، فرماندهان نظامی سابق طالبان و شخصیت‌های مذهبی تشکیل می‌دهند.

کمیسیون‌ها (کابینه وزیران)

این کمیسیون‌ها شامل نظامی، سیاسی، مالی، صحت، معارف، اطلاعات و فرهنگ، شهدا و دیگران می‌باشد.

فرماندهان میدانی و والیان سایه

بعضی از اعضا از شخصیت‌های مختلف.



صاحب امتیاز و مدیر مسوول: محمد احمدی
شماره تماس: ۰۷۹۴۳۲۹۵۷
ایمیل: mahmady888@gmail.com
سردبیر: خالق ابراهیمی
ویراستار: سهراب سروش
دیزاین: موسی آتیین

یادنامه یادرفندگان

جاده برپیشه

هفته‌نامه

● سال چهارم ● شماره ۱۶۱ ● شنبه ۲۴ حوت ۱۳۹۸ ●
● ۱۴ مارچ ۲۰۲۰ ● قیمت: ۲۰ افغانی